تفسير سورۀ مبارکۀ حشر

فهرست مطالب:

مقدمه( راجع به جنگ احزاب و ترجمۀ آيات مربوط به آن )

شأن نزول اين سوره

ترجمۀ آيات يکم تا هفتم

حکم اموال عمومي و خصوصي و حکمت توزيع آن

تفاوت ها و تساوي هاي کمّي و کيفي در مالکيت اسلامي

جمع آوري و تقسيمات سه گانۀ بيت المال

حکمت خمس و موارد مصرف آن

دلائل برتري انسان ها بر يکديگر و اختصاص مقامات به آنها

جهاد و هجرت و نتائج آن

راه هاي کسب مقامات آخرتي

موارد مصرف بيت المال

ميادين سه گانۀ جهاد

هجرت و موارد متعدد آن

مصاديق مهاجر و انصار

آيات يازده الي هفده، تعريف منافقان و کافران

هشدار به مومنان

خود فراموشي و ارتباط آن با فراموش کردن خدا

آيۀ 21، معرفي عظمت قرآن

صفات جمال و جلال خداوند متعال

صفات رحمانيت و رحيميت و تفاوت آنها

رابطۀ صفات الاهي با دريافت هاي انسان از اين صفات.

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه:

در مقدمه تفسير سوره مباركه حشر، ابتدا توضيحي راجع به جنگ احزاب داده مي شود تا آيات ابتدائي اين سوره را بهتر بفهميم.

جنگ احزاب همانطور كه از اسم آن پيداست جنگ بسيار بزرگي بود كه تمامي كفار در مكه و مدينه و ساير شهرهاي اطراف مدينه با هم متحد شده بودند كه دين اسلام و پيامبر اسلام (ص) را از بين ببرند و از رواج دين الهي جلوگيري كنند. تمام دنياي کفر که در شهرهاي بزرگ و کوچک در اطراف مدينه زندگي مي کردند به يکديگر پيوسته شدند و لشکري بسيار بزرگ تهيه كرده تا مدينه را كه قريه اي كوچك بود محاصره كنند، مسلمانان را قتل عام نموده و پيامبر خدا (ص) را به قتل برسانند.

يهوديان بني قريظه و بني نظيركه دو قبيله بزرگ در شهر مدينه بودند قبلا معاهده اي با پيامبر اسلام بسته بودند كه متعرض ايشان و مسلمانان نشوند و دشمنان پيامبر (ص) را برعليه او ياري نكنند و هرگاه لشكري به مدينه حمله كند يا مسلمانان با طايفه اي از كفار در جنگ باشند به مسلمانان كمك كنند و سرباز و اسلحه در اختيار آن ها بگذارند تا بر دشمنان خود پيروز شوند.

اين معاهده براي لغو دستور تحريم تجارت و بازرگاني با يهودياني بود كه مسلمانان را مورد آزار و اذيت قرار داده بودند. ماجرا به اين صورت بود كه يهودياني در مدينه، مسلمانان را كه در ابتدا كم جمعيت و ضعيف بودند اذيت مي كردند. گاهي مسلماني را كتك مي زدند و گاهي متعرض نواميس آن ها شده، بطوري كه يك بار اهانت بزرگي به يك زن مسلمان نمودند. لباس يك زن مسلمان را كه مشغول خريد بود از پشت بالا زده و سنجاق كرده بودند و وقتي كه او از جا برخاست عورتش مكشوف شد و مورد استهزاي يهوديان و خشم مسلمانان شد. اين هتك حرمت بر رسول خدا گران آمد و براي تنبيه يهوديان دستور تحريم تجارت با آنان را صادر كرد. يهوديان كه آزادي خود را در خطر ديدند معاهده بالا را با رسول خدا بستند.

بعد از جنگ بدر و احد كفار قريش در مكه و مدينه و اطراف آن ها با هم متحد شده و براي از بين بردن مسلمانان به سراغ يهوديان رفتند. آنها هم بر خلاف معاهده خود با رسول خدا (ص) به آن ها سرباز و اسلحه و مواد غذائي دادند.

جنگ احزاب با يك چنين وسعتي بر عليه مسلمانان به وجود آمد و يك شهر كوچك دو سه هزار نفري درمحاصره چهل يا پنجاه هزار نفر از دشمنان مسلح قرار گرفت. رسول خدا (ص) ابتدا با مسلمانان جلسه مشورتي تشكيل داد و قرار بر اين شد كه به سرعت خندقي در اطراف مدينه حفر كنند تا مانع ورود دشمن به شهر شوند. سلمان فارسي عرض کرد يا رسول الله ما در مملکت خود در اطراف شهرها و روستاها ديوار بلندي مي سازيم و يا چالۀ عميقي مي کنيم تا دشمن نتواند وارد شود. کندن خندق مورد پسند همه قرار گرفت و محوطه پيرامون شهر را بين سربازان براي حفر خندقي به عمق پنج و عرض تقريبا ده ، و طول صد مترتقسيم كردند. سربازان اسلام با همكاري يكديگر اين خندق را حفر نموده و فقط يك راه ارتباطي براي خودشان باز گذاشتند كه توسط چند محافظ پاسداري مي شد. احزاب متحده كفار که تصميم داشتند با يک يورش مدينه را محاصره کرده و به زن و مرد آن رحم نکنند وقتي به اطراف مدينه رسيدند با ديدن اين مانع بزرگ ناچار به توقف، و اُردو زدن بيرون شهر شدند.

اين دو طايفۀ يهودي که بني نظير و بني قُرَيظه ناميده مي شدند مخفيانه با کفار قريش همدست شده، خواروبار و تجهيزات جنگي و سرباز براي آنها فرستادند و آنها را تشويق کردند که اگر شما به جنگ با پيامبر بيائيد و مدينه را محاصره کنيد ما نيز از داخل مدينه شما را کمک کرده مدينه را ناامن مي کنيم؛ و از جمله اقدامات آنها اين بود که شبها در ميان مسلمانان کمين کرده بعضي را ترور کردند.

بعد از حفر خندق، طليعۀ سپاه کفر ظاهر شد. حدود دوازده هزار نفر با تجهيزات کامل مدينه را محاصره کردند، متعجب از اين که چرا پيش بيني اين خندق عميق را نکرده بودند. به اين کيفيت، مدينه در محاصرۀ کامل قرار گرفت و دشمن هم نمي توانست با يک يورش وارد شهر شود و مردم را به قتل برساند. اين محاصره ظاهرا يک ماه طول کشيد، و کفار که مشاهده کردند زمان مي گذرد و کاري از پيش نمي برند سه نفر از شجاعان عرب را وادار کردند تا از خندق بگذرند و وارد مدينه شوند.

يکي از اين سه، عمرو بن عبدود بود كه به او لقب فارس يليل داده بودند و تمام قبايل عرب و راهزنان بيباك از او مي ترسيدند. ابوسفيان كه فرمانده اين جنگ بود او را به عنوان برگ برنده خود به ميدان آورده بود و تازه مسلمانان كه روحيه ضعيفي داشتند در تزلزل و اضطراب قرار گرفته بودند. معروف است كه اين لقب را وقتي به او دادند كه زماني گروهي راهزن به كاروان شام تاختند تا اموال آن ها را بربايند و اين شخص شتر بچه اي را بدست گرفته سپر خود قرار داده و راهزنان را تار و مار مي كند. اين شخص در حمله به مدينه اسب خود را از خندق جهانيد و وارد مدينه شده در برابر مدافعان شهر قرار گرفت و مبارز طلبيد. رجز مي خواند و مي گفت چه كسي مي تواند به جنگ من بيايد, صدايم گرفت از بس مبارز طلبيدم و كسي از شما جرأت پيش آمدن نداشت. مسلمانان بشدت از روياروئي با او مي ترسيدند و تنها كسي كه حركت كرد و از پيامبر اكرم (ص) اجازه مبارزه خواست علي (ع) بود. چند مرتبه از ايشان اجازه خواست و پيامبر (ص) اجازه نداد. بالاخره فرمود مي داني او كيست؟ او عمرو است شجاع ترين فرد عرب و تو جوان هستي! علي (ع) گفت من هم علي ابن ابيطالب هستم و به ياري خدا او را مي كشم. پيامبر اكرم (ص) عمامه اي به دور سر او بست و او را دعا كرد. وقتي حضرت به سمت دشمن حركت كرد پيامبر (ص) فرمود: «بَرَزَ الايمان كله الي الشرك كلِّه»[[1]](#footnote-2) .يعني تمامي قدرت ايمان با تمامي قدرت شرك مشغول جنگ شد. زيرا تمامي قدرت هاي شرک و نفاق زمان در آن لحظات در وجود عَمرو خلاصه شده بود و تمامي قدرت هاي مومنان و مسلمانان در وجود مبارک علي عليه السلام.

حضرت علي (ع) وارد ميدان شد و رجزي خواند به اين مضمون كه عجله نكن جواب دهنده تو بسوي تو آمد. اميدوارم شمشيري بر تو وارد كنم كه صوت و صداي آن عالم را پر كند[[2]](#footnote-3).

وارد ميدان شدند و ساعتي با يكديگر جنگيدند و گرد و غباري به پا شد كه چيزي ديده نمي شد. عَمرو ضربتي بر سپر آن حضرت وارد كرد و پيشاني ايشان را زخمي نمود. حضرت به سرعت کنار کشيد و زخم سر خود را بست، به ميدان برگشت و شمشيري بر ران عمرو زد كه پايش قطع شد. عمرو بر زمين افتاد و مولا (ع) سر او را از بدن جدا كرد و به طرف پيغمبر (ص) آمد. مسلمانان تكبير گفتند وآن چند نفري كه همراه عمرو بودند فرار كردند. بعضي ميان خندق افتادند و حضرت (ع) آن ها را كشت. با اين مبارزه ترس و وحشت به دل كفار افتاد. خداوند متعال هم طوفاني شديد و عجيب به وجود آورد كه اسب هاي آن ها را رم مي داد و ديگ هاي غذا وارونه مي شد و خيمه ها از جا كنده مي شد ولي اهل مدينه در امان بودند. دشمن فرار كرد و به شهر خود بازگشت.

جنگ احزاب جنگي نا برابر بود كه شايد مردان جنگي مسلمان بيش از سيصد نفر نبودند و مردان جنگي دشمن بيش از دوازده هزار نفر، كه به اراده الهي تار و مار شدند. مناسب است ابتدا آيات مربوط به اين جنگ را ترجمه و تفسير کنيم تا خوانندگان بدانند که خداوند متعال چگونه بندگان خود را ياري مي کند:

ترجمۀ آيات نهم تا بيست و هفتم سوره احزاب:

آيۀ 9- اي اهل ايمان اين نعمت بزرگ الهي و نصرت خدا را به خاطر داشته باشيد و آن را دائم بخوانيد و مذاكره كنيد تا به لطف الهي ايمانتان قوي شود. زماني كه لشكر دشمن چندين برابر شما بودند كه شما را محاصره كردند و جنگي نا برابر در گرفت كه پيروزي براي شما مشكل بود. خداوند تعالي با لشكريان غيبي خود طوفان شديدي به وجود آورد كه تشكيلات آن ها را به هم زد. خيمه هاي آن ها را كند و به بيابان ها برد. ديگ هاي غذا را وارونه كرد و اسب و شتر آن ها را فراري داد.

آيۀ 10و 11- شما حالات خود را در اين جنگ به خاطر بياوريد وقتي مشاهده كرديد كه مدينه از شمال و جنوب و شرق و غرب در محاصره واقع شد، آن چنان ناراحت شده بوديد كه چشمانتان بينائي خود را از دست داده و دل هاي شما در گلو قرار گرفت و اطمينان قلبي شما از بين رفت. در وعده هاي خدا به شك افتاديد و گمان كرديد خدا شما را ياري نمي كند. متزلزل شديد و واهمه و اضطراب پيدا كرديد.

12- منافقين در اين حال ميدان يافتند كه بر عليه خدا و رسولش تبليغ كنند كه به ما دروغ گفته اند.

13- طايفه اي از آن ها فرياد مي زدند كه اي اهل مدينه اينجا ديگر جاي ماندن نيست و بهتر است به بيابان ها فرار كنيد. عده اي از مسلمانان به بهانه اين كه خانه و زندگي ما بيرون از مدينه بي صاحب است اجازه خروج مي گرفتند.

14و 15- اين منافقين چنان بودند كه اگر دشمن آن ها را دعوت به تسليم به خود مي كرد قبول مي كردند با اين كه پيش از جنگ قول داده بودند كه استقامت كنند و از ميدان جنگ فرار نكنند.

16و 17- به فراريان بگو اگر از جنگ فرار كنيد نمي توانيد از مرگ يا كشته شدن فرار كنيد. اگر خدا براي شما زندگي را مقدر كند چه كسي مانع زندگي شما مي شود، و يا اگر مردن و كشته شدن را مقدر كند چه كسي مانع تقدير خدا مي شود.

18 الي 27- خداوند تعالي در اين جنگ، مؤمن و منافق را آزمايش كرد كه مؤمنين چگونه استقامت كردند و منافقين ازگوشه و كنار، مردم را به فرار دعوت مي كردند و خود نيز فرار مي نمودند. خيال مي كردند مدينه هنوز در محاصره است و خبر نداشتند كه خداوند تعالي دشمن آن ها را فراري داده است. وليكن مومنين استقامت كرده و صبر مي كردند و هر چه تعداد دشمنان افزايش مي يافت استقامت آنان بيشتر مي شد. بعضي در راه خدا شهيد شدند و بعضي منتظر شهادت بودند و عاقبت خداوند متعال به وسيله جنگ اميرالمؤمنين (ع) با عمرو بن عبدود و كشتن او موجبات فرار كفار را فراهم كرد. آن ها بعد از يك ماه كه مدينه را محاصره كرده بودند و شجاعان درجه يك خود را در جنگ تن به تن از دست داده بودند دانستند كه نمي توانند با پيغمبر و مسلمانان بجنگند, حالت ياس و نااميدي برايشان فراهم شد و در اين حال طوفان سرد و شديدي پيدا شد كه تشكيلات جنگي آن ها را به هم زد، اسبان و شتران آن ها در بيابان ها پراكنده شدند و خيمه هايشان از جا كنده شد. وليكن اهل مدينه در امن و امان بودند تا جائي كه از وجود طوفان هم خبردار نشدند. فردا روز خبر دار شدند كه دشمنان آن ها فرار كرده اند.

شأن نزول سورۀ مبارکۀ حشر:

بعد ازخاتمه اين جنگ نوبت جنگ رسول خدا (ص) با يهوديان پيمان شكن اطراف مدينه شد كه خلاف عهد نامه خود با رسول خدا (ص) به دشمنان ايشان كمك كرده بودند.

يهوديان بني قريظه و بني نضير به شدت براي رسول خدا مزاحمت ايجاد مي كردند. حضرت چندين بار به آن ها پيشنهاد كرده بود كه يا مسلمان شويد تا درحقوق با آن ها مساوي شويد و يا درپناه حكومت اسلامي درامان هستيد به شرط آن كه مسلماني را آزار ندهيد، دوستانه زندگي كنيد و با دشمنان ما همكاري نكنيد. يك چنين معاهده اي را رسول خدا (ص) نوشته و آن ها امضاء كرده بودند وليكن دائم به آزار مسلمانان مي پرداختند و جاسوسي مي كردند و افرادي را به اطراف مدينه مي فرستادند و اعراب را برعليه پيامبر اكرم (ص) تحريك مي كردند. به آن ها از ضعف مسلمانان خبر مي دادند و يا مانع مسلمان شدن آن ها مي شدند و تحريك به جنگ مي كردند. درداخل مدينه نيز متعرض زنان و ضعفاء مسلمان شده و از ثروت و قدرت خود سوء استفاده مي كردند. بزرگترين خيانت آنان همين همكاري در جنگ احزاب بود كه با جاسوسي آن ها اعراب تشويق به جنگ شدند. به آن ها گفته بودند كه وقتي شما وارد مدينه شديد ما هم از داخل به شما كمك مي كنيم.

پيامبر اكرم (ص) مأمور شدند كه آن ها را از مدينه و اطراف آن اخراج كنند. دستور دادند كه شما حق ماندن در سرزمين ما را نداريد. بايستي از مدينه خارج شويد و خسارت هائي را كه به مسلمانان زديد بپردازيد. عده اي خارج شدند و اجازه داشتند از مال و ثروت خود به اندازه اي كه مي توانند بردارند و عده اي از اين فرمان سر پيچي كرده و اعلام كردند نه خارج مي شويم و نه خسارتي مي پردازيم. حضرت (ص) مأمورشدند با آن ها بجنگند و آن ها در حصارهاي خود سنگر گرفتند و از بالاي حصارها با سنگ و فلاخن و تيراندازي، مسلمانان را مورد آزار و كشتار قرار مي دادند. بالاخره حضرت رسول اكرم (ص) پيروز شده و قلعه هاي آن ها را فتح كرده و دستور اعدام مردانشان را صادر كردند.

در اين رابطه، خداوند متعال در آيات يكم تا هفتم سوره حشر داستان جنگ با آنها را بيان مي كند، مي فرمايد: خدا کسي است که يهوديان کافر اهل کتاب را در اولين روز جنگ از شهر و ديارشان اخراج کرد. شما فکر نمي کرديد به اين آساني خارج شوند و آنها هم خيال مي کردند قلعه هاي محکمي که دارند مانع پيروزي مسلمانان مي شود. اما از جائي که گمان نمي کرديد نصرت خدا به شما رسيد، ترس و وحشت به دل آنها انداخت، به دست خود و به دست مومنين خانه هاي خود را خراب مي کردند. پس مردم با بصيرت از اين حادثه ها پند بگيرند.

کافران در ارتباط با مسلمانان بر دو قسم هستند، که از اين دو قسم تعبير مي کنند به کفار حربي و غير حربي. کفار حربي کافراني هستند که با مسلمانان در جنگ و نزاع هستند، مي کشند، غارت مي کنند، مي دزدند و منطق آنان اين است که فقط ما حق حيات داريم و شما مسلمانان حق حيات نداريد مگر اين که در اطاعت و استخدام ما باشيد. اطاعتي که آنها از مسلمانان انتظار دارند صد در صد به معناي بردگي و نوکري است نه آزادي و استقلال. خود را ارباب دنيا مي دانند و آخرين تقديري که در بارۀ وابستگان به خود دارند همين است که به عنوان نوکر و کارگر براي آنها حق حيات قائل باشند؛ آب و ناني و زندگي مختصري، و اگر ادعاي آزادي و اربابي کنند حق حيات از آنها سلب مي شود و محکوم به نابودي هستند.

يک چنين افراد کافري را که هدفي جز مسلط شدن بر مسلمانان و به بردگي کشيدن آنان ندارند کفار حربي مي نامند. مسلمانان بايستي تا پاي شهادت در مقابل آنها بايستند و با آنها بجنگند. هرگز با آنها رابطه اي پيدا نکنند که نفعي به آنها برسانند و آنها را تقويت کنند بلکه در تمامي ميادين جنگ، اقتصادي يا فرهنگي يا سياسي و نظامي، لازم است در برابر آنها بايستند استقامت کرده و تسليم نشوند. خداوند متعال در اين صورت به آنها وعدۀ نصرت و پيروزي مي دهد.

و اما کفار غير حربي، کافراني هستند که در ممالک خود روي پاي خود زندگي مي کنند. کاري به مسلمانان ندارند. با آنها روابط تجاري يا اقتصادي دارند. کالا مي دهند و کالائي مي گيرند، کاري به عهده مي گيرند و کاري مي طلبند، و در مقام صلح و سازش با مسلمانان هستند. رابطه با چنين کفاري ايراد ندارد؛ خدا اجازه داده مسلمانان با آنها روابط مسالمت آميز داشته باشند.

کفاري که در مدينه و اطراف آن قتل عام و يا تبعيد شدند همان کفار حربي بودند که دائم مشغول آزار و اذيت مسلمانان و جنگ با آنها و يا همکاري با دشمنان مسلمانان بودند. سرطاني بودند که دوائي جز کشته شدن نداشتند. مانند اسرائيل زمان ما که اگر آزادشان بگذاري مثل سرطان جلو مي روند. بايستي يا به عنوان برده تسليم شوند و يا با آنها بجنگند. خدا به مجاهدان وعدۀ نصرت داده است.

ترجمه آيات اول تا هفتم سورۀ مبارکۀ حشر:

«بسم الله الرحمن الرحيم1- هر چه هست در عوالم آسمان و زمين خدا را از شباهت به خلق خدا، منزه مي داند و براي خدا حساب جداگانه اي مناسب ذات او باز مي كند. او خدائي است عزتمند و حكيم، تمامي كارهايش روي حكمت و مصلحت است.

2- خدا كسي است كه كفار از اهل كتاب را كه با رسول خدا مي جنگيدند در اولين مرتبۀ برخورد با آن ها از شهر و ديارشان اخراج نمود. شما گمان نمي كرديد به اين آساني آواره شوند و آن ها هم گمان مي كردند كه آن برج هاي محكم مانع غلبه دشمن شده و راه تقدير خدا را مي بندد. پس قدرت خدا از جائي كه گمان نمي كردند آن ها را فرا گرفت ترس و وحشت به قلب آن ها انداخت، به دست خود و به دست مؤمنين خانه هاي خود را خراب كردند و فرار نمودند. پس اي عقلاي عالم عبرت بگيريد و نصرت خدا را بشناسيد.

3- اگر نبود كه خداوند آوارگي آنها را مقدر كرده بود، لازم بود كه قتل عام شوند زيرا مُحارب و مزاحم بودند و علاجي به جز مرگ نداشتند و در آخرت هم به عذاب جهنم مبتلا مي شوند.

4- زيرا آن ها با جنگ و ستيز و تجاوز و عهد شكني خدا و رسول را به زحمت انداختند. كسي كه خدا و رسول را به زحمت اندازد خداوند او را سخت كيفر مي كند.

5- آنچه از درخت هاي خرما قطع مي كنيد يا به حال خود مي گذاريد به اذن خداست تا به اين وسيله خداوند مردم فاسق را رسوا كند و تنها گذارد.

6- آنچه از غنيمت ها و ثروت ها به دست مي آوريد حق شماست و حق پيغمبر است. شما مسلمانان با جنگ و ستيز شهر آن ها را نگرفتيد كه غنيمت ها براي شما باشد. وليكن خدا آن ها را به وحشت انداخت و پيغمبر خود را بر آن ها مسلط كرد. پس غنيمت هايي كه بدون جنگ بدست مي آيد‏‏، مال خدا و رسول است (مال مردم است) خداوند به هر كاري قدرت دارد.

7- آنچه را خداوند از شهر و دهات به غنيمت مي رساند مال خدا و رسول و مال خويشاوندان پيغمبر است كه ولي او و وصي او هستند و مال يتيمان و مسكينان و در راه ماندگان و ثروت بيت المال است كه جايز نيست در اختيار افراد خصوصي قرار گيرد و بين ثروتمندان دست به دست شود. ‎آنچه را رسول خدا به شما مي دهد بگيريد و آنچه شما را از آن منع مي كند رها كنيد. از خدا بپرهيزيد كه خدا سخت عذاب مي كند.

اموال عمومي و خصوصي و حکمت توزيع آنها:

در اينجا لازم است در اطراف غنائم ميدان جنگ و ثروت هاي عمومي و خصوصي بحث كنيم.

دين مقدس اسلام به رهبري خدا و اولياء خدا يک دولت و حكومت است. حكومتي به فرماندهي خداوند تعالي و فرمانبري اولياء خدا در درجات متفاوت و مختلف. خداوند خود را همه جا به عنوان يك پادشاه معرفي مي كند و مي فرمايد:

«لِلّهِ مُلكُ السّموات و الاَرض» يعني پادشاهي بر تمام عوالم، بر جهان و انسان مخصوص خداوند متعال است[[3]](#footnote-4). پيغمبران و اولياء خدا به عنوان مأمور خدمت با مردم رابطه دارند نه به عنوان حاكميت و قدرت دل بخواهي. مشاهده مي كنيم پيغمبران و ائمه در مرحله اول به قوانين الهي احترام مي گذارند و از خدا اطاعت مي كنند و ما را هم به اطاعت وادار مي كنند.

اگر امامان و پيغمبران سلطان و حاكم مطلق بودند خودشان ملزم به اجراي قوانين نبودند چنان كه سلاطين نبوده اند‏ بلكه مردم را وادار به اطاعت خود مي كنند. پادشاهان تاريخ همه جا به كيفيتي حكومت كرده اند كه مردم در خدمت آن ها باشند و مردم بار زندگي آن ها را به دوش بكشند نه اينكه آن ها در خدمت مردم باشند. همه جا مردم به آن ها احترام مي گذارند دست آن ها را مي بوسند نه اينكه آن ها به مردم احترام بگذارند، و مردم بايستي مال و ثروت و قدرت در اختيار آن ها قرار دهند نه اينكه آن ها به مردم مال و ثروت برسانند. همه جا در طول تاريخ مردم خدمتگزار بوده اند و سلطان مخدوم مردم بوده است. وليكن در حكومت هاي ديني و سلطنت هاي الهي به عكس است. پيغمبران و امامان در خدمت مردم هستند نه آنكه مردم در خدمت پيغمبران و امامان باشند. قوانين به وسيله همه بدون تفاوت و تبعيض اجرا مي شود. ثروت بيت المال بدون تفاوت و تبعيض در خدمت مردم قرار مي گيرد. حكومت اسلامي به صورت يك خانواده است كه پدر آن خداوند متعال است و بقيه به جاي فرزندان. اگر پيغمبران مانند سلاطين و مانند حاكمان ديگر بودند لازم نبود آن ها هم نماز بخوانند و روزه بگيرند و در راه خدا جهاد كنند. چون نماز و دعا احترام رعيت به سلطان است و خواهش و تقاضا از سلطان حقيقي، و آن خداوند متعال است. پس دين خدا يك دولت و يك حكومت است كه سلطان اصلي آن خداوند متعال است و بقيه مردم از انبياء و اولياء و علماء و دانشمندان در اطاعت آن سلطان هستند يعني در اطاعت خداوند متعال. حقوق و امتيازات مالي و مادي به طور مساوي در اختيار همه كس قرار مي گيرد و حق هيچ يك از بندگان بر حق ديگري نمي چربد. مالكيت هم در اسلام به معناي مديريت است نه به معناي سلطه و استفاده دل بخواهي. علم و حكمت و مقام و منصب و نشان و مدال و درجات به طور مساوي در اختيار همه مردم قرار مي گيرد و همه كس مي توانند خود را به درجات عاليه برسانند.

در حكومت اسلامي، چه در مورد سرمايه هاي علمي و مقامي و چه در مورد سرمايه هاي مادي و مالي، امتياز و تفاوتي براي كسي وجود ندارد. مثل اينكه پيغمبر يا امام بگويند علم قرآن را فقط ما بايستي بدانيم و شما حق نداريد بدانيد و يا درجه و مقام مخصوص ماست، شما حق نداريد خود را به درجات و مقامات برسانيد. در دين اسلام هيچ گونه امتياز خصوصي وجود ندارد. هر كس در علم و هنر جلو افتاده وظيفه دارد علم و هنر خود را به كيفيت تعليمات در اختيار ديگري قرار دهد و ديگران را به درجه و مقام خود برساند و هر كس به گنج سرشاري يا ثروت زيادي دست يافته است وظيفه دارد آن مال و ثروت را در راه توليد و خدمت مردم مصرف كند و خودش هم يكي مانند ديگران به حساب مي آيد. پس در حكومت اسلامي سرمايه هاي علمي يا مادي به كيفيت مساوي در اختيار همه مردم قرار مي گيرد. پيشرفتگان از نظر علمي به جاي استادند و عقب ماندگان به جاي شاگرد. استاد وظيفه دارد علم خود را رايگان و بدون مضايقه در اختيار شاگردان قرار دهد و شاگردان وظيفه دارند بخوانند و بدانند تا خود را به مقام استاد برسانند، ثروت هاي مالي و مادي هم به همين كيفيت. همه وظيفه دارند مال و ثروت را در راه توليد و كار و كاسبي مصرف كنند و از منافع توليد استفاده كنند. هيچ كس نمي تواند در حكومت الهي، اسلامي امتياز مخصوص به خود داشته باشد و ديگران را از رسيدن به آن امتياز خاص محروم كند مثلاً بگويد چون من پيغمبرم علم قرآن يا علمي ديگر مخصوص من است يا فلان لباس و ثروت و قدرت مخصوص من است.

پيغمبران خود را به عنوان الگو معرفي مي كنند علم و هنر خود را رايگان در اختيار زن و مرد قرار مي دهند و مردم را تشويق مي كنند خود را به آن مال و مقام برسانند.

بحث ديگر ما در تعريف اين آيه شريفه است كه خداوند غنيمت ها و يا ثروت هاي طبيعي را در اختيار خود يا پيغمبر قرار مي دهد. آيا اين به معناي اختصاص است؟ كه فقط آن ها حق اختصاصي دارند و ديگران ندارند و يا به معناي: مديريت مال و ثروت است، كه آن ها مديريت دارند كه مال و ثروت طبيعي را به ديگران برسانند؟

خداوند در قرآن در آيه اي از سوره (الرحمن) مي فرمايد: «والارضَ وَضَعَها لِلاَنام» يعني خداوند اين كره زمين را براي مردم آفريده است[[4]](#footnote-5).

امام صادق (ع) مي فرمايد: (أنام) به معناي امام است[[5]](#footnote-6). يعني خداوند كره زمين را و هر چه دارد براي امام آفريده است. و باز در آيه ديگري خداوند مي فرمايد: «آنچه در زمين آفريده ام براي مؤمن آفريده ام, كفار غاصبانه تصرف مي كنند»[[6]](#footnote-7).

وقتي با ظهور امام زمان عليه السلام مؤمنين به قدرت كامل برسند كفار را از نعمت هاي خدا محروم مي كنند. در اين آيه شريفه هم مي فرمايد: «غنيمت ها مال خدا و رسول است و مال ذوي القرباي پيغمبر»( يعني امامان بعد از پيغمبر )

گاهي شنيده ايد و در بعضي احاديث گفته شده است كه خداوند رود نيل و رود فرات و دجله و سيحون و جيحون را مهر حضرت زهرا «س» قرار داده است[[7]](#footnote-8) و از اين قبيل روايات و احاديث زياد است كه خداوند به آن ها مالكيت مطلق داده است. آنچه خودش خلق كرده در اختيار امام و پيغمبر قرار داده است.

ممكن است بعضي اعتراض كنند كه خدا چرا تبعيض قائل شده، چرا گفته است بيابان ها و صحراها و رودخانه ها مال امام و پيغمبر است؟ مگر ساير مردم انسان نيستند و حق حيات ندارند؟ در صورتي كه ثروت هاي عمومي مانند رودخانه ها و درياها و صحراها مال امام و پيغمبر باشد پس ساير مردم چطور زندگي كنند؟

جواب اين است كه خداوند تبارك و تعالي مقامات و درجات را بر پايه علم و معرفت و بر پايه تخصص و تعهد به بندگانش مي دهد. يعني هر كس علم و ايمانش بالاتر است درجات و مقامات و اختياراتش زيادتر است و هر كس علم و ايمانش ضعيف تر و پايين تر است اختياراتش هم ضعيف تر و پايين تر است. درجات و مقامات مانند وسائل زندگي نيست كه همه كس يكسان و مساوي حق داشته باشند. سرمايۀ درجات و مقامات، علم و ايمان است زيرا جاهل نمي تواند بندگان خدا را اداره كند، جاهل خودش را و كساني را كه در اختيار او هستند به هلاكت و فلاكت مي اندازد. درست نيست كه عالم و جاهل و يا مؤمن و كافر در درجه و مقام يكسان باشند. جاهل حق دارد درس بخواند علم و ايمان خود را بالا ببرد و از خدا درجه و مقام بگيرد اما تا زماني كه به علم و ايمان نرسيده درجه و مقام پيدا نمي كند و خلاف مصلحت است كه درجه و مقام يك عالم مؤمن را به يك انسان جاهل و نادان بدهند. پس خداوند انسان هايي را كه در درجه پايين تر هستند در اطاعت انسان هايي قرار مي دهد كه در درجه بالا هستند. نظر به اينكه امام و پيغمبر در آخرين درجه علم و ايمان قرار گرفته و به كمال مطلق رسيده اند خداوند حكومت و حاكميت به مردم را به آن ها واگذار كرده و مردم وظيفه دارند از اين حاكم و سلطاني كه خدا معرفي مي كند اطاعت كنند. روزيِ مردم را هم خدا در اختيار همان انسان كامل قرار مي دهد زيرا او به دليل علم و ايمان ولايت دارد.

او به جاي پدر است و ساير مردم به جاي فرزندان. پدر به علم و ايمان خود ثروت و قدرت خود را به فرزندان مي دهد. اما فرزندان كه به مقام پدر نرسيده اند مضايقه مي كنند از اينكه ثروت خود را در اختيار پدر قرار دهند و يا برادران كوچك ترِ خود را اداره كنند. پس اين همه نهرها و رودها را كه خداوند مهر زهرا (س) قرار داده، براي اين است كه او به تمام مردم مي رساند و تمام اهل عالم را مانند فرزندان خود اداره مي كند. وليكن اگر در اختيار انسان هاي جاهل و كافر باشد مردم را به ذلت و بردگي مي كشانند و حاضر نيستند آن ها را در رفاه و آسايش قرار دهند.

پس خداوند به اين دليل خمس و زكات و اموال عمومي را در اختيار امام و پيغمبر مي گذارد كه آن ها اين اموال را به مردم برسانند و خودشان هم مانند يك نفر از آن ها استفاده كنند.

اين آيات مربوط به «تبعيض» نيست كه بعضي گفته اند چرا پيغمبر خمس را به ذوي القرباي خود مي دهد؛ ذوي القربا امامان هستند و امامان مانند پيغمبر ثروت الهي را به بندگان خدا مي رسانند و خود را هم مانند يك نفر از آن ها به حساب مي آورند.

و اما تقسيمات قرآني و اسلامي در صورتي عادلانه به مردم مي رسد كه همان سلاطين اصلي الهي حاكم بر كره زمين باشند. همان سلطاني بر مردم سلطنت كند كه خدا او را معين كرده است. رابطه آن سلطان با تمامي افراد بشر مانند رابطه پدر و مادر با فرزندان است، حتي شايد پدر و مادر هم از نظر اينكه عقلشان كامل نيست بين فرزندان تبعيض قائل شوند، به يكي بيشتر محبت كنند و به ديگري كمتر وليكن خدا و مأمورين خدا كه به امر خدا در مقام حاكميت منصوب مي شوند يك چنين تبعيضي به وجود نمي آورند كه اگر يك نفر به آن ها خدمت كند سهم بيشتر و به آن ديگري كمتر بدهند. آن ها وقتي كه بيت المال را قسمت مي كنند و يا آن را در راه عمران و آبادي خرج مي كنند ذره اي تبعيض قائل نمي شوند. تمامي انسان ها در نظر آن ها يكسان هستند. اگر براي كسي امتيازي قائل شوند كه اهل علم و معرفت باشد امتياز مالي و مادي نيست بلكه امتياز مقامي قائل هستند. اگر قرار باشد يك نفر را بر شهري يا روستائي حاكم كنند عاقل ترين و عارف ترين و عادل ترين انسان ها را انتخاب مي كنند و حاكميت شهر و روستا را به او واگذار مي كنند. زيرا درجات و مقامات بر اساس علم و معرفت و ايمان و تقوا به اشخاص داده مي شود وليكن مال و ثروت برابر نفقات و مخارج. خانواده اي كه احتياج بيشتر دارد به او بيشتر مي دهند و آن خانواده ديگر که احتياجاتشان كمتر، به او كمتر مي دهند.

مولا اميرالمؤمنين (ع) كه بيت المال را قسمت مي كرد به آن سرهنگ و سر لشكري كه فرمانده ميدان جنگ بود وليكن دو سر عائله داشت برابر هر نفري (مثلا) صد تومان حقوق مي داد و به آن سرباز ضعيفي كه در ميدان جنگ فقط اسلحه ها را و يا اسب و شتر را نگه مي داشت وليكن ده سر عائله داشت هزار تومان حقوق مي داد. مشاهده مي كنيم كه در اين حكومت مناصب و مقامات براساس لياقت ها به اشخاص داده مي شود وليكن حقوق و بيت المال بر پايه كثرت و قلت عائله تقسيم مي شود. سربازي كه عائله اش ده نفر است مثلا هزار تومان و فرمانده جنگي كه نظام ارتش به دست اوست و عائله اش دو نفر، دويست تومان، و شخص علي ابن ابيطالب (ع) هم كه رئيس مملكت و فرمانده كل قواست برابر عائله خود كه مثلاً سه نفر هستند سيصد تومان حقوق مي برد. اين تقسيمات زماني درست اجرا مي شود كه حاكميت در اختيار اولياء الله باشد وليكن وقتي اين مقام غصب مي شود و به دست دشمنان خدا مي افتد اوضاع تقسيمات و بيت المال هم از نظام طبيعي خود خارج مي شود؛ يكي آنقدر ثروت پيدا مي كند كه از زيادي ثروت مي تركد و آن ديگري آنقدر كم كه نان شب خود را هم ندارد.

تفاوت ها و تساوي هاي کمي و کيفي در مالکيت اسلامي:

يكي از مسائلي كه مردم خيال مي كنند بر پايه تبعيض به وجود آمده مسئله «خمس» است. خمس يك نوع ماليات است كه خداوند تعالي بر اغنياء واجب كرده که به فقرا بدهند. در سوره انفال مي فرمايد: «و اعلَموا اَنّما غَنِمتُم مِن شيئٍ فاِنّ لِلّهِ خُمُسَه» بدانيد هرجا از هر چيز غنيمتي به دست آوريد يك پنچم آن مال خدا و رسول است[[8]](#footnote-9).

به طور كلي خداوند در دولت و حكومت خود بندگان خود را مأمور به پرداخت ماليات مي كند. همانطور كه ساير حكومت ها از مردم ماليات مي گيرند حكومت الهي و اسلامي هم از مسلمانان ماليات مي گيرد. يك جا به پيغمبر اكرم (ص) مي فرمايد: «خُذ مِن اَموالِهِم صَدَقه» از مال مردم صدقات بگير[[9]](#footnote-10)، و يك جا مي فرمايد: يك پنجم غنائم مال خداست.

بيت المال مسلمين خزائني است كه خمس و زكات در آنجا جمع مي شود. در اينجا پيغمبر اكرم (ص) و ائمه اطهار (ع) موارد مصرف خمس را از مصرف زكات جدا كرده و توضيح داده اند كه خمس در كجا مصرف مي شود و زكات در كجا.

يكي از اعتراضاتي كه ثروتمندان بر خمس و زكات داشتند اين بود كه مي گفتند فقرا خانواده خدا هستند. مگر خدا خودش نمي تواند مخارج بندگان خودش را بدهدكه مخارج آن ها را از اغنياء مي گيرد! و يا مي گفتند پيغمبر يك جا مي گويد من در برابر خدمات خودم اجر و مزدي نمي خواهم و باز جاي ديگر مي گويد كه يك پنجم اموالتان مال خدا و رسول است. مي گفتند چطور پيغمبر مي گويد از مردم مزد نمي خواهم ولي از آن ها خمس مي گيرد؟ يا مي گفتند خدا چه احتياجي دارد كه از مردم ماليات مي گيرد؟

جواب كساني كه چنين اعتراضي دارند اينست كه از اين شجره دين كه آخرين ثمرۀ آن بهشت است، كسي حق دارد استفاده كند كه به دين خدا خدمت كند. زندگي آخرتي محصول دين خدا و خدمات ديني است و تمام اهل عالم به اين محصول احتياج دارند، كه بايستي از آن بهره ببرند. كساني كه به شجره دين خدمت مي كنند و دين خدا را پرورش مي دهند حق شرعي و قانوني و الهي دارند كه از ثمرات آن بهره مند شوند و چون آخرين ثمرۀ دين، زندگي بهشت است آن ها مستحق بهشتند زيرا براي شجره دين زحمت كشيده اند آب و كود داده و آنرا پرورش داده اند. و امّا كساني كه به اين شجره خدمت نكرده و بعكس تا توانسته اند تيشه به ريشه آن زده و اين درخت با بركت را از ثمر دادن باز داشته اند هيچ حقي از ثمرات اين درخت كه زندگي بهشت است ندارند. مانند همين زندگي دنيا که من حق ندارم ميوه هاي باغ شما را بچينم شما هم حق نداريد ثمرات باغ من را بچينيد. ثمرات هر درختي مال كسي است كه آنرا كاشته و پرورش داده است.

پس خداوند تعالي براي اينكه براي بندگانش زندگي بهشتي داير كند و ثروت آخرتي براي آن ها تهيه كند اجازه داده است كه مردم به شجره دين خدمت كنند تا حق داشته باشند از ثمرات آن استفاده كنند؛ به همين منظور خدمات ديني براي بندگانش مقرر كرده است. نماز، روزه، خمس، زكات، زيارت ها و دعاها همۀ اين ها خدمات ديني است كه دين خدا را به ثمر مي رساند و كساني كه به دين خدا خدمت مي كنند حق شرعي و قانوني و الهي دارند كه از ثمرات آن استفاده كنند. اين لطف خداست كه اجازه مي دهد بندگانش به مكتب دين خدمت كنند تا مالك ثمرات آن باشند. اگر يك چنين وظايفي براي ما معين نمي كرد شجره دين ما به ثمر نمي رسيد در نتيجه فقيرِ آخرت بوديم و بهره اي نداشتيم.

از اين رو خداوند تمامي انسان ها را در خدمت به دين شريك مي كند تا از ثمرات آن بهره مند شوند. خدا و پيغمبر به ما لطف و محبت مي كنند كه برنامه كار و خدمت براي ما تنظيم مي كنند نه اينكه ما بر خدا و پيغمبر منّت داشته باشيم كه از ما كار كشيده اند يا از ثروت ما استفاده كرده اند. اين، دليل خمس و زكاتي است كه خداوند براي اداره حكومت اسلامي از مسلمانان مي طلبد.

و اما دليل اينكه چرا بايد عده اي از بودجۀ خمس استفاده كنند و عده ديگر از بودجه زكات؛ در اينجا هم انسان ها از نظر خدمات اجتماعي و خدمت به دين خدا بر سه قسم اند، كه براي هر قسمت از آن ها بودجه مخصوص و اجر مخصوصي مقدر و مقرر فرموده است و آن گروه سه گانه عبارتند از:

گروه اوّل: كساني كه به جامعه بشريت خدمت مي كنند بدون اينكه با آن ها قراردادي ببندند و يا از آن ها اجر و مزدي بخواهند. بشريت را هدايت مي كنند و زندگي به آن ها مي آموزند، علم و دانش بهشتي شدن به آن ها تعليم مي دهند، نظم و نظام اجتماعي به وجود مي آورند، قوانين و قواعدي را كه ضمن آن امنيت پيدا مي شود به جامعه مي آموزند و بالاخره حكومت ديني و حكومت علمي و عقيده اي در جامعه ايجاد مي كنند، خدماتي كه ثمره اش پيدايش نظام اجتماعي بدون دولت و بدون مأمور است. انسان ها را مؤمن، پرهيزكار و متقي مي سازند، انسان هايي پرورش مي دهند كه به طور خودكار و بدون انتظار در جامعه فعاليت مي كنند تا زندگي آن ها را به ثمر برسانند. آن ها طايفۀ خدمتگزار به جامعه بشريت هستند بدون اينكه در برابر خدمات خود اجر و مزدي از مردم مطالبه كنند و يا برابر باري كه از دوش مردم بر مي دارند باري به دوش آن ها بگذارند. خدماتشان از نوع احسان است نه از نوع مزد و مزدوري و كار و گارگري. رابطه آن ها با جامعه مانند رابطه پدر و مادر است با فرزندان. خدماتشان احسان به فرزندان است. همان طور که پدر و مادر بدون اينكه انتظاري از فرزندان داشته باشند و بدون اينكه كارگر يا نوكر آن ها باشند روي عشق و محبتي كه به فرزندان خود دارند براي آن ها زحمت مي كشند تا زندگي آن ها را به ثمر برسانند و تمامي ذوق و شوقشان اين است كه فرزندان صالح و خوشبختي دارند، در جامعه هم كساني هستند كه همتشان خدمت به جامعه و پرورش نظام ديني براي پيدايش سعادت و خوشبختي جامعه است. مانند انبياء و اولياء خدا و خدمتگزاران ديگري كه به منظور اجر خدائي و آخرتي به مردم خدمت كرده اند. آن ها طايفه اي هستند كه صدها هزار تُن بارهاي سنگين را از دوش جامعه برداشته اند و ذره اي هم بار به دوش جامعه نگذاشته اند. خدمتشان پر بركت و بينهايت، تحميلات و انتظاراتشان از جامعه در حد صفر. همين طايفه بودند كه عامل پيدايش تمامي نيكي ها و نظم و نظام ها وخوشبختي ها بوده اند.

اگر شما مي خواهيد فوائد خوبي كه در جامعه به وجود آمده يعني مجموعه نظام ها وعدالت ها و رعايت حقوق و خوشي ها و آرامش و آسايش ها را در نظر بگيريد و بدانيد كه اين ها محصول كدام شجره است، آيا محصول خدمات اولياء خداست و يا محصول زحمات دشمنان خدا، اگر درست دقت كنيد و حتي يك رقم از ارقام خدمات انبيا و اوليا را در نظر بگيريد خواهيد دانست كه اين نظام و امنيت اجتماعي كه بزرگترين نعمت خداوند متعال است لااقل نود درصد محصول خدمات پيغمبران و پيروان آن ها است و صدي ده يا كمتر محصول نظاماتي است كه دولت ها به وجود مي آورند.

علوم اجتماعي و تمدن و خدمات اجتماعي و مهر و محبت انسان ها به يكديگر همه اين ها محصول شجره دين و عقيده و محصول زحمات پيغمبران و پيروان آن ها است.

و اما گروه دوم؛ طايفۀ مستضعفين هستند، انسان هايي كه مخدوم گروه اول هستند و انبيا و اوليا به آن ها خدمت مي كنند وليكن هنوز خود آن ها به عقل و شعور نرسيده اند كه سعادت خود را در خدمت مردم و در خدمت به دين خدا بدانند. در ضعف عقلي و مالي قرار گرفته اند و احتياج به خدمت دارند وليكن شعوري پيدا نكرده اند كه به مردم يا به دين خدا خدمت كنند. موجوديت آن ها نسبت به گروه اول مانند موجوديت فرزندان در مقابل پدر و مادر، و يا شاگردان در مقابل استاد است. كساني كه دين را به وجود آورده و اصول و فروع آن را پرورش داده اند بجاي استاد، و كساني كه در نظام ديني قرار گرفته و مستحق آموزش و پرورش و مستحق خدمت هستند بجاي شاگردند.

در واقع اگر جوامع ديني را به دو قسمت تقسيم كنيم، آن دو قسمت بعنوان خادم و مخدوم شناخته مي شوند؛ عده اي به دين خدا خدمت مي كنند و ديگران از آن خدمات بهره مي برند اين طايفۀ مخدوم را مستضعفين مي نامند.

و اما گروه سوم؛ انسان هاي ظالم و كافر و انسان هاي ضد دين و ضد بشريت هستند. كساني كه در خط ظلم و زور فعاليت مي كنند و بار زندگي خود را به گردن ضعفا مي گذارند و سرمايه زندگي آن ها را غارت مي كنند. طايفه ظالم و جابر كه خداوند در سورة واقعه آن ها را اصحاب الشمال[[10]](#footnote-11) مي خواند.

طايفه اول، السابقون السابقون، طايفه دوم اصحاب اليمين، و طايفه سوم را كه مبداء پيدايش تمامي ناراحتي ها و بدبختي ها هستند اصحاب الشِمال مي نامند. اين سه طايفه مطابق روش هاي علمي و عملي خود هر كدام در دين مقدس اسلام سهم مخصوصي از بيت المال دارند، كه از آن سهام تعبير به خمس، زكات و صدقات شده است و سهمي هم براي جلب و جذب طايفه سوم، كه با خدمت و بذل و بخشش، دل هاي آن ها را متمايل به اسلام كنند و از راه ظلم و ستم برگردانند.

تقسيمات اموال و ثروت ها در دين مقدس اسلام بر اساس نياز و احتياج مردم است. اسلام در حكومت خود بصورت يك خانواده است و تمامي انسان ها و مسلمان ها عائله آن خانواده هستند. اسلام به رهبري خدا، و اولياء خدا به جاي پدر، و انسان ها در شعاع اطاعت آن ها به جاي فرزند.

ثروت كرة زمين و تمامي منابعي كه خداوند در عالم آفريده است ثروت همين خانواده است كه از نظر رواني و فكري و عملي به سه قسمت تقسيم شده اند: سابقون السابقون يعني پيشتازان در خدمات ديني و اجتماعي، اصحاب اليمين يعني كساني كه مستحق خدمت و تربيت اند و لازم است اولياء الله زندگي آن ها را اداره كنند و آن ها را تربيت نمايند و اصحاب الشِمال که انسان هايي ظالم و جنايتكارند و مي كوشند مستضعفين را اسثتمار كرده، بار زندگي خود را به گردن آن ها بگذارند و منافع آن ها را غارت كنند.

تقسيمات حكومتي و مالي دين مقدس اسلام در صورتي كه هر سه طايفه تسليم حكومت باشند به كيفيتي است كه اختيارات، مقامات، حاكميت ها، مديريت ها و رياست ها در اختيار افراد عالم و صالح قرار مي گيرد. هر كه عالم تر است و در انجام كاري تخصص بيشتري دارد و در عين تخصص و علميت، ايمان و عدالت دارد، مصدر كارها واقع مي شود، حاكميت ها و رياست ها به او واگذار مي شود زيرا رياست ها و حاكميت ها مانند مال و ثروت نيستند كه به طور مساوي تقسيم شوند؛ همه كس ادعا كنند كه من رئيس، وزير و يا فرمانده باشم بلكه پيغمبران و ائمه (ع) انسان هاي عالم، صالح و عادل را براي مقامات عاليه انتخاب مي كنند. مثلاً انساني كه تخصص جنگي، شجاعت، تقوا و عدالتش از همه كس بهتر و بيشتر است فرماندهي ارتش به او واگذار مي شود و يا ديگري كه در مسائل اقتصادي و مديريت كارخانه هاي توليدي از همه بيشتر وارد است و در عين حال مؤمن و عادل است كارخانه به او واگذار مي شود. به همين كيفيت هركسي علم و تخصص، و ايمان و تقوايش بهتر و بيشتر است رياست ادارۀ مربوط به تخصص او به او واگذار مي شود و كسي كه به عنوان رئيس جمهور و يا فرمانده كل قوا انتخاب مي شود لازم است تخصص علمي و ايماني اش، سياست و تدبيرش از همه بيشتر باشد.

وليكن تقسيمات مالي و بيت المال به اين كيفيت نيست. تقسيمات بيت المال و يا به تعبير زمان ما حقوق پرسنل دولت يا ادارات ديگر و يا ارتش و امثال آن بر پايه نياز و احتياج انسان هايي است كه در شعاع حكومت اسلامي زندگي مي كنند. ممكن است فرماندة كل قوا كه دو سر عائله دارد ماهي هزار تومان احتياج داشته باشد و آن سرباز ضعيف و ناتوان كه در ميدان جنگ فقط مي تواند اسب ها را نگه دارد ده سر عائله و ماهي ده هزار تومان احتياج داشته باشد. حكومت اسلامي به فرماندة كل قوا هزار تومان حقوق مي دهد و به آن سرباز ناتوان كه ده سر عائله دارد ده هزار تومان، زيرا احتياج آن سرباز از آن فرمانده بيشتر است.

مالكيت ها هم در اسلام به معناي مديريت است يعني كساني كه كار و كسب آزاد دارند مالك يك روستا هستند و كشاورزي مي كنند و يا مالك يك كارخانه توليدي كه چندين ميليون تومان سرمايه دارند اين مالكيت هم به معناي مديريت است نه به معناي تصرفات دل بخواهي. مالك مال و ثروت مانند مالك روستا يا مالك يك معدن و چاه نفت كه ميليون ها تومان سرمايه دارد؛ مديريت اين مال با مالک است که او بايستي ثروت توليد کند، از ثروت ها و منافع توليد شده اصل سرمايه را حفظ كند و منافع توليدي را بين خود و ساير كارمندان، آن هم به ميزان احتياج تقسيم نمايد. ممكن است مالك روستا يا كارخانه كه دو سر عائله دارد ماهي هزار تومان احتياج داشته باشد و اما آن كارگر و باربر ساده كه كارگري به او واگذار شده و ده سر عائله دارد ماهي ده هزار تومان. پس كارگر ساده از منافع توليدي ماهي ده هزار تومان و مالك كارخانه از منافع توليدي ماهي هزار تومان استفاده مي كند.

به اين ترتيب رياست ها و مديريت ها بر اساس تخصص و لياقت واگذار مي شود وليكن مال و ثروت بر اساس احتياجات مردم تقسيم مي شود. مالكيت هم در اسلام به معناي مديريت است نه تصرفات دل بخواهي، تجمل گرايي و اسراف. بنابراين در عدالت الهي بين انسان ها تفاوت كمّي و تساوي كيفي حاكم است. تفاوت كمّي به معناي اينكه يك نفر که مالك روستا يا كارخانه اي است كه چندين ميليون تومان سرمايه دارد پس مالك پانصد ميليارد تومان است و ادارۀ اين مال به دست اوست. عزل و نصب ها، كار و كارگري، انتخاب افراد و اشخاص به اجازه او انجام مي گيرد، و تساوي كيفي به معناي اينكه كيفيت زندگيِ مالكِ مال با كيفيت زندگي كارگر و باربر ساده مساوي، يعني به ميزان احتياج باشد؛ بدون اسراف و تجمل گرايي.

يك چنين حكومتي جز به وسيله خدا و امامان معصوم و تسليم ملت ها در برابر حكومت قابل اجرا نيست.

جمع آوري و تقسيمات سه گانه بيت المال:

بيت المال ثروتي است كه در اختيار امام يا پيغمبر قرار مي گيرد و آن ها مامورند از اين ثروت بندگان عقب افتاده را اداره كنند و احتياج محتاجان را برطرف نمايند. گاهي اين ثروت به دست امام يا پيغمبر يا ولي خدا تقسيم مي شود و گاهي هم به وسيله مردم. جمع آوري ثروت هم بر دو قسم است: گاهي جمع آوري ثروت از زكات و صدقات است و گاهي از خمس غنايم.

تقسيم ثروت هم بر دو قسم است: پولي كه در اختيار انسان قرار مي گيرد گاهي از دست انسان هاي برتر و بالاتر و گاهي به وسيله انسان هاي درجات پايين و پايين تر به او مي رسد. مثلاً گاهي يك نفر از شخصيت هاي بزرگ يا سلطان مملكت براي شما هديه مي آورد و گاهي يك فقير مفلوك و بيچاره. هديه اي كه از دست بزرگان به شما مي رسد با هديه اي كه از درجات پايين تر به شما مي رسد فرق دارد. هديۀ انسان هاي بالا و والا مايه افتخار است ولي هديه اي که توسط انسان هاي درجات پايين تر كه معرفت درستي ندارند و در برابر هديه ممكن است منت بگذارند يا طمع داشته باشند چنان افتخاري ندارد.

انسان هايي كه در خدمت جامعه هستند بر دو قسم اند: بعضي انسان ها هدفشان از خدمات جلب رضاي خداست، يعني در استخدام خدا هستند نه در استخدام خلق خدا. انسان هايي كه در استخدام خدا هستند، حقوقشان از دست خدا و اولياء خدا به آن ها مي رسد. از مالي استفاده مي كنند كه خاص خدا و اولياء خداست، و انسان هايي كه در استخدام مردم و مزد بگير آنها هستند حقوقشان از دست مردم به آن ها مي رسد. طايفۀ اول از مال خدا حقوق مي گيرند و طايفه دوم از مال مردم حقوق مي گيرند زيرا طايفه اول در خدمت خدا هستند و طايفه دوم در خدمت مردم و در استخدام مردم. طايفه اول براي خدا خدمت مي كنند، منت بر سر كسي ندارند و طمع به مال مردم ندارند. اگر هم از گرسنگي بميرند به خود اجازه نمي دهند از مردم چيزي مطالبه كنند. خودشان را طلبكار مردم نمي دانند زيرا در استخدام خدا بوده اند.

و اما كساني كه در خدمات خود طالب رضاي خدا نيستند بلكه دنبال مزد و مزدوري هستند، به مردم خدمت مي كنند تا در برابر خدمت از مال مردم استفاده كنند، آن ها خود را طلبكار مردم مي دانند. اگر حق خدمات به آن ها رسيد از مردم تشكر مي كنند و اگر نرسيد مردم را ملامت مي كنند. خداوند متعال در بيت المال براي هر يك از اين افراد حقوق معيني از بودجۀ معيني انتخاب كرده كه آن بودجه ها و حقوق ها بنام( خمس، زكات، و صدقات )شناخته شده است.

حکمت خمس و موارد مصرف آن:

و اما بودجه هايي كه به وسيله مردم به عنوان خمس و زكات و صدقات تحويل بيت المال مي شود بر دو قسم است: گاهي انسان از مال خودش كه مالك آن مي باشد مبلغي به دولت يا امام و پيغمبر مي دهد و گاهي انسان از مال خدا كه نزد او امانت است به پيغمبر يا امام يا نايب آن ها مي دهد.

زكات و صدقات به اموالي گفته مي شود كه مال خودِ مالك است كه آن را توليد كرده، و براي اينكه تقرب به خدا پيدا كند و اجري در آخرت داشته باشد، از مال خودش كه صدقات ناميده شده است به دولت اسلامي كمك مي كند و در اختيار خدا يا پيغمبر مي گذارد تا با آن مال و ثروت مملكت را حفظ كنند و دين خدا را رواج دهند يا فقر را برطرف نمايند. و اما خمس، از آنِ مالكِ مال نيست. خمس از معادن يا خمس از غنايم.

خمسِ غنايم يا خمسِ معادن مال خداست كه به تصرف انسان در آمده است. كساني كه معدني در اختيار دارند و استخراج مي كنند از منافع معدن يك پنجم مال خداست كه تحويل امام يا پيغمبر داده مي شود. مثل اين است كه خدا به معدن داران مي گويد اين معدن طلا يا نقره يا چيزهاي ديگر كه من ساخته ام تو استخراج كن، خرج در رفته چهار پنجم آن مال خودت و يك پنجم آن مال خدا و پيغمبر و امام.

كساني كه زكات مي دهند مي توانند روز قيامت مطالبه كنند كه خدايا! يك دهم يا بيشتر از مال خود را در راه تو خرج كرديم اجر ما را برسان. خداوند اجر آن ها را مي دهد. اما كساني كه خمس نمي دهند نمي توانند بگويند اي خدا، يا اي رسول خدا! يك پنجم مال خود را به شما داديم اجر ما را به ما برسان. خدا براي رد چنين ادعايي فرموده است: غنائمي كه به دست مي آوري گرچه تمام آن مال من است؛ كه من خلق كرده ام وليكن چهار پنجم آنرا به تو بخشيدم كه استخراج كرده اي و يك پنجم پيش تو امانت است، در مواردي كه من مي گويم خرج كن.

اجر كساني كه خمس مي دهند همين است كه حق خدا و حق پيغمبر و امام را رعايت كرده و امانت آن ها را به آن ها برگردانده اند، خيانت در امانت نداشته اند. اگر كسي مال خودش را پيش شما امانت بگذارد و شما بعد از مدتي به او برگرداني نمي تواني منت سر او بگذاري كه از مال خودت به او بخشيده اي بلكه مال خودش را به خودش برگردانده اي وليكن همين قدر كه انسانيت به خرج داده اي و به امانت خدا يا مردم خيانت نكرده اي مستحق اجر و ثواب هستي. پس اين يك پنجم از منافع و غنايمي كه به دست مي آوري مال خداست كه به او بر مي گرداني و خدا دستور داده كه آنچه مال من است به خليفه او بپردازيد. خليفة خدا امام يا پيغمبر است.

خداوند كساني را مستحق خمس قرار داده كه در خدمت او هستند و اجر خدمت را از او مي طلبند. اين خمس از نظر قانون الهي به كساني مي رسد كه هدفشان در خدمات، خدا و دين خدا بوده است و اجر خدمات را از خدا انتظار دارند. دوست ندارند كه چون جهاد كرده اند مردم حق آن ها را بدهند، يا چون عبادت كرده اند، درس خوانده يا درس داده اند مردم حق آن ها را بدهند. هدفشان خدا بوده پس از مالِ خودِ خدا استفاده مي كنند، و مالِ خدا همين خمس است. و اما ديگران كه عقل و معرفتشان كم و كوتاه بوده، مزد كارشان را از مردم خواسته و مي خواهند، از مالِ مردم حقوق آن ها داده مي شود كه صدقات و زكات است.

قانون ابتدائي براي استفاده از خمس، همان بندگان خالص و مخلص خدايند، خواه سادات باشند يا نباشند. و چون سادات مُحرز است كه به دليل سادات بودن و اولاد پيغمبر بودن اين همه در تاريخ ظلم و ستم كشيده و محروميت ديده اند خداوند اجر آن ها را از خمس معيّن فرموده، يعني از مال خدا به آن ها برسد تا ديگران نتوانند بر آن ها منت بگذارند يا بر پيغمبر و امام منت بگذارند كه ما به اولاد فقير تو خدمت كرده ايم. البته اجر كساني كه خدمت مي كنند محفوظ است وليكن بايد بدانند كه مال خدا و پيغمبر را در راه خدا خرج كرده اند نه مال خود را. و اما كساني كه صدقات مي دهند مي توانند بگويند كه مال خود را در راه خدا خرج كرده اند.

اختصاص يافتن خمس به سادات براي اين نيست كه آن ها ثروتمند باشند و كساني كه سيد نيستند فقير باشند، بلكه سهم فقراي غير سيد از صدقات، و سهم سادات از خمس مي رسد. مثلأ يك سيد هزار تومان عقب افتادگي دارد و فقير است و يک غير سيد هم هزار تومان. هر دو حق دارند برابر هزار تومان از بيت المال بردارند. نه سيد بيشتر حق دارد بردارد و نه هم غير سيد، فرق آن ها همين است كه حق سادات از خمس، و غير سادات از زكات داده مي شود. وليكن از نظر ثروت هر دو برابر هم حق دارند استفاده كنند. پس كساني كه دين مقدس اسلام و يا پيغمبر اسلام را متهم به تبعيض نژادي مي كنند و گفته اند پيغمبر اسلام هم مانند يهود بني اسرائيل خود را نژاد برتر دانسته و قسمتي از بيت المال را اختصاص به فرزندان خود داده است، در اين تهمت و اتهام اشتباه مي كنند. پيغمبر اسلام در صورتي قائل به تبعيض نژادي و برتري خود و اولاد خود بر ديگران است كه به سادات امتياز مخصوصي داده باشد كه به ديگران نداده است.

دلائل برتري انسان ها بر يکديگر، و اختصاص مقامات به آنها:

اولاً در دين مقدس اسلام امتياز و برتري مخصوص مؤمن است. مؤمن از غير مؤمن برتر و بالاتر است و كافر از مؤمن نازل تر و پايين تر است. مؤمن هركس باشد، کافر هم هر کس باشد. اگر يك نفر از سادات كافر شد و از دين خدا برگشت، به مسيحيت يا يهوديت رو آورد، كافر حساب مي شود. زنش بدون طلاق از او جدا مي شود، مال و ثروتي كه در حكومت اسلامي پيدا كرده مصادره شده و به وارث هايش مي رسد. خودش جزء افراد خانواده به حساب نمي آيد و نسبت به زن و فرزندانش نامحرم است. خواه اين كافر يا مرتد از اولاد پيغمبر باشد يا از اولاد ابوجهل و ابولهب؛ و باز اگر يك نفر از اولاد ابوجهل و ابولهب ايمان به خدا بياورد، ايمان و اسلام نِجاسَت كفري او را مي زدايد، پاك و مطهر مي گردد و مؤمني مانند مؤمنان ديگر است.

پس اصل در امتياز و برتري انساني بر انسان ديگر، ايمان و تقوا است. كفر انسان را نجس مي كند، هر كس باشد و از هر نسلي كه باشد. ايمان هم انسان را پاك مي كند از هر كس و هر نسلي كه باشد. مؤمنين همه مساوي هستند از هر نسل، و كافران هم همه مساوي هستند از هر نسل. حقوق بيت المال هم از خمس يا زكات يكنواخت و بطور مساوي به تمامي مسلمانان فقير داده مي شود؛ خواه سيد باشند يا غير سيد. هيچ كس بدليل حَسب و نسب امتياز مالي و مادي و مقامي ندارد.

امتياز سادات همين است كه عقب افتادگي آن ها از خمس جبران مي شود و غير آن ها از صدقات و زكات.

وليكن اين كه، چون سيد است بيشتر ببرد و چون سيد نيست كمتر ببرد و بخورد‏‏، يا چون سيد است درس نخواند و احترام داشته باشد و چون سيد نيست درس بخواند و احترام نداشته باشد، يك چنين امتيازات مادي و معنوي در اسلام وجود ندارد. خداوند مي فرمايد: «اِنّ اَكرَمَكُم عِندَ اللهِ اَتقيكُم»[[11]](#footnote-12)

بهترين دليل براي اين بحث كه تبعيض نژادي در دين خدا لغو است و تبعيض تقوايي به معناي برتري انسان با تقوا از انسان فاقد تقوا قبول است، اين آيه شريفه در سوره حجرات است. دراين آيه، خداوند مي فرمايد: اي انسان ها شما از زن و مرد، فرزندان يك زن و شوهر هستيد كه آدم و حوا هستند. هيچ كس ارتباطش با آن زن و شوهر اول از ديگران بيشتر نيست. پيغمبرانِ درجه اول هم اولاد آدم و حوا هستند، كفار و منافقين هم اولاد آدم و حوا هستند؛ گرچه بعضي از دانشمندان يهودي براي شكستن شخصيت بني آدم كتاب هايي نوشته اند به اين مضمون كه انسان ها بچۀ ميمون اند، پدر و مادر اول انسان را ميمون دانسته اند. آن ها توهين به مقام و عظمت انسان ها نموده اند. بلكه خداوند زن و مردي را ابتدا بدون پدر و مادر آفريده و آن زن و شوهر را مبدأ نسل بشر قرار داده است.

در اين آيه خداوند مي فرمايد: اين تغييرات صوري و يا نژادي و يا رنگ سياه و سفيد، همه اين ها براي اين است كه يكديگر را بشناسيد؛ بگوييد اين آقا اروپايي، آن يكي آمريكائي و…؛ اگر اين تغييرات نبود شناسنامه ها يكجور و يكنواخت صادر مي شد و انسان ها متحير مي شدند كه از چه كسي طلبكارند و يا به چه كسي بدهكارند. نمي توانستند خود را و فاميل خود را از ديگران مشخص كنند. خداوند اين تغييرات قبيله اي و يا رنگي و يا وطني را به اين منظور قرار داده تا هر انساني شناسنامۀ معيني داشته باشد و با شناسنامه مخصوص به خود شناخته شود. كسي نمي تواند بگويد چون پيغمبر زاده يا شاه زاده هستم از ديگران بالاترم، حق و حقوق من بيشتر است. تنها چيزي كه مايه امتياز و برتري انسان ها بر يكديگر مي شود وابستگي به خدا از مسير ايمان و تقوا است.

انسان هاي مؤمن و متقي بيشتر از علم و حكمت خدا و محبت و رحمت خدا بهره مي برند. ايمان و تقوا راه بهره گيري از لطف و كرم خداوند متعال است. خداوند مانند درياي رحمت است و انسان ها مانند بيابان هايي هستند كه تشنه اند. يك نفر از آن ها به دريا متصل شده آب دريا را براي بياباني ها مي برد تا آن ها را از تشنگي نجات دهد. خداوند به بياباني ها دستور مي دهد كه به اين مردي كه آب حيات به همراه آورده و شما را از تشنگي نجات مي دهد، احترام كنيد، حق بزرگيِ او را بشناسيد. و اين شناسايي به معناي اين نيست كه بياباني ها برده و بنده او باشند بلكه او را به عنوان سقّاي خود بشناسند كه به آن ها آب حيات مي دهد. مقربين درگاه خدا و انسان هاي با تقوا همان كساني هستند كه به درياي رحمت خدا متصل شده اند و مي توانند بندگان خدا را از تشنگي و گرسنگي و كفر و گناه نجات بدهند، آن ها را هم به درياي رحمت خدا هدايت كنند. پس چنين افرادي را به عنوان مرجعيت و پيشوايي بشناسيم تا به وسيله آن ها از بركات وجودي خدا استفاده كنيم. برتري افراد با تقوا به اين دليل است كه آدرس درستي از خط لطف خدا به ما مي دهند و ما تشنگان را به درياي لطف خدا هدايت مي كنند. اگر هدايت آن ها را به رسميت نشناسيم و به آن ها بي اعتنايي كنيم تا ابد در تشنگي و هلاكت باقي مي مانيم.

بعضي ها خيال مي كنند انسان هاي مقرب درگاه خدا به همان ميزان كه از علم و دانش بيشتر بهره برده و بيشتر علم و دانش از خدا فرا گرفته اند، از نظر مالي و مادي هم بايستي بيشتر و جلوتر باشند. بر اساس درجات علم و دانش و مراتب تقرب به خداوند متعال، ثروت بيشتر و قدرت زياد تر در اختيار آن ها باشد و آن ها از مال و ثروت بيشتر از ديگران استفاده كنند. خداوند متعال هم بر اساس همين برتري علمي و مقامي ثروت بيشتري در اختيار آن ها گذاشته است. در سوره انفال خداوند مي فرمايد: كوه ها و بيابان ها و معدن ها و جنگل ها مال خدا و رسول و امام است. و در سوره الرحمن مي فرمايد: خدا اين كره زمين را براي امام ها خلق كرده است: «و الارضَ وَضَعها لِلاَنام»( يعني: للاِمام )[[12]](#footnote-13). و يا در داستان ازدواج حضرت زهرا (س) روايت شده است كه خداوند رود نيل مصر، دجله و فرات عراق و سوريه و رودخانه سيحون و جيحون را مهر حضرت زهرا (س) قرار داده است. خداوند چطور يك چنين رودخانه هاي با بركتي را مهريه حضرت زهرا قرار داده تا مالك اصلي آن باشد؟ و يا چطور اين همه بيابان و صحرا هاي با بركت و كوه ها و جنگل ها و معادن را به پيغمبر زمان و يا امام زمان بخشيده؟ پس معلوم مي شود هر كس تقوايش بيشتر و بهتر باشد ثروتش هم بايستي بيشتر و زيادتر باشد!

دولت هاي معمول زمان بر اساس نمراتي كه افراد ملت در علم و شجاعت دارند به هر يك از آن ها مقام مخصوصي مي دهند، يكي رئيس دولت و ديگري وزير، يكي فرمانده و ديگري فرمان بَر؛ و بر اساس درجات علمي ثروت زيادتري به آن ها مي دهند. رئيس دولت ماهي صد هزار تومان حقوق يا ميليون ها تومان، فرمانده كل قوا ماهي چند ميليون، آن فرمان بَر به اندازه كفاف زندگي، و سرباز صفر به اندازه نان خشك و شربت آبي كه زنده بماند؟! بر اساس امتياز مقامي و علمي، امتيازات مالي و مادي هم قائلند. (گمان مي کنند) خداوند متعال هم بر اساس تفاوت مقامات در علم و تقوا، ثروت بيشتري به آن ها مي دهد. چون حضرت زهرا (س) يك انسان كامل و در درجات بهتر و بالاتر است يك چنين مهر سنگيني خداوند براي او قائل شده است؛ نهر هاي با بركت دنيا و ساير معادن و ثروت هاي ديگر. خداوند در سوره انفال مي گويد: همه اين ثروت ها مال خداست و خدا به پيغمبر خود و امام زمان بخشيده است[[13]](#footnote-14) پس در اين صورت كه هر چه هست مال آن ها است، ديگران چطور مي توانند از مال خدا بهره مند شوند؟

آنها خبر ندارند كه مالكيت خدا و اولياء خدا و هر نوع مالكيتي به معناي مديريت است نه به معناي تصرفات دل بخواهي، كه يك نفر از سيري بتركد و ديگري از گرسنگي بميرد. مالكيت به معناي مديريت، مانند مالكيت پدر و مادر در زندگي با فرزندان است. خداوند پدر و مادر را مالك اصلي زندگي مي داند نه كودكان و فرزندان را، وليكن اين مالكيت به معناي مديريت است زيرا پدر و مادر روي محبتي كه به فرزندان خود دارند، از آنچه دارند به آن ها بهره مي رسانند؛ بلكه گاهي بهره فرزندان در زندگي از بهره برداري پدر و مادر بيشتر است. با مال و ثروت خود فرزندان را به ثمر مي رسانند، به علم و هنر ميرسانند، آن ها را ترقي مي دهند و موقع ازدواج، پسر و دختر خود را مجهز مي كنند. از آنچه دارند آن ها را بهره مند مي كنند. هرگز حاضر نيستند خودشان غني و فرزندانشان فقير و محتاج باشند. تا شكم فرزندان خود را سير نكنند خيالشان راحت نيست. مالك اصلي پدر و مادر است وليكن اين مالكيت به معناي مديريت است يعني با مال و ثروت خود فرزندانشان را مي پرورانند و به ثمر مي رسانند. مالكيت خدا و ائمه عليهم السلام و مالكيت زهرا (س) و يا مالكيت انسان هاي مؤمن و باتقوا به معناي مديريت است. آن ها با ثروت خود، بندگان خدا را مي پرورانند. به علم و هنر مي رسانند فرهنگ خدايي و بهشتي به آن ها مي آموزند. بندگان خدا را با مال و ثروت خود به همان مقامي مي رسانند كه خود رسيده اند و به همان بهشتي مي برند كه خود رفته اند. هرگز نشده كه از ثروت و قدرت خود فقط به نفع خود استفاده كنند و بندگان خدا را محروم كنند.

مولي علي عليه السلام با اينكه مليون ها تومان ثروت بيت المال در اختيارش بود باز هم سفره خود را ذره اي تغيير نداد كه از نان جو به نان گندم و برنج برساند. مي فرمايد: گرچه قدرت ندارم و سربازان مطيعي در اختيار ندارم كه ثروت بيت المال را به فقيرترين افراد برسانم وليكن ضعيف ترين افراد بشر را در كره زمين مي بينم كه فقط نان جو براي خود تهيه كرده اند؛ من هم به نان جو اكتفا مي كنم مبادا مانند پدري باشم كه خودش سير بخوابد، از غذا هاي لذيذ استفاده كند و كودكان خود را گرسنه نگه دارد.[[14]](#footnote-15)

پس مالكيت در اسلام به معناي مديريت است. يعني رساندن مال خدا به ضعفا و محرومين، نه به معناي تصرفات دل بخواهي به طوري كه در دنياي ثروتمندان و قدرتمندان معمول است.

جهاد و هجرت و نتائج آن:

پس از آياتي که خداوند متعال انفال و ثروت هاي دست نخورده را اختصاص به پيغمبر مي دهد، در آيه 8 و 9 اين سوره موارد مصرف آن را هم بيان مي كند و مي فرمايد: اين ثروت ها لازم است به بيت المال سپرده شود در اختيار رسول خدا (ص) و جانشين او باشد تا برسد به فقرايي كه به سوي خدا هجرت كرده اند. در اثر ظلم و فشار كفار از شهر و ديار خود و اموالشان رانده شده، و اين هجرت و فرار به معناي ترس از كفار نبوده كه محكوميت داشته اند و فرار كرده اند بلكه اين هجرت و فرار به سوي پيغمبر اكرم (ص) براي اين بوده است كه دولت و حكومتي تشكيل دهند كفر و گناه و ظلم و ستم را از بين ببرند.[[15]](#footnote-16)

در قانون مقدس اسلام و در مسير تلاش و كوشش مردم دو نوع حركت خيلي اهميت دارد، كه انسان ها دائم لازم است خود را در اين دو نوع حركت ببينند و مشاهده كنند تا بر خود آن ها روشن و معلوم گردد كه مانند يك مسافر، بيابان ها و روستاها را پشت سر مي گذارند به حركت خود ادامه مي دهند تا خود را به مقصد ابدي برسانند. اين دو نوع حركت که مربوط به حالات رواني و فكري انسان است، يكي «هجرت» است و ديگري «جهاد».

زن و مرد مؤمن دائم در حالات هجرت و جهاد اند. مثلاً يك نفر مسافر كه بسوي شهري حركت مي كند در اين حركت دو حالت دارد كه به دو نام ناميده مي شود، يكي از اين دو حالت را هجرت و ديگري را جهاد مي گويند. هجرت به معناي اين است كه گرچه اين بيابان ها و جنگل ها و صحرا ها و روستاها گرچه خيلي سبز و خرم و آباد است ولي حق ندارد در آنجا قصد اقامت كند، همان جا بنشيند و از حركت باز ماند بلكه لازم است صحرا ها و روستاها و جنگل ها را رها كند و به حركت خود ادامه دهد. جهاد هم به معناي اين است كه وسط راه ننشيند، متوقف نشود، به حركت و فعاليت خود ادامه دهد تا خود را به شهر بزرگي كه قابل زندگي است برساند. اگر وسط راه در جايي و روستائي بنشيند و به همان ميوه هاي جنگل و چشمه آب اكتفا كند، طعمه درندگان و حيوانات مي شود و آن بيابان و صحرا اين لياقت را ندارد كه انسان تا آخر عمر آنجا زندگي كند. حركت تكاملي به همين كيفيت است.

انسان در زندگي لازم است فعاليت كند، ثروت مشروع بدست آورد و در راه مشروع خرج كند. از شغل خودش، كشاورزي و يا دامداري و شغل هاي ديگر به بندگان خدا خدمت كند و ثروت هاي توليدي خود را در راه خدمت به مردم مصرف كند نه اينكه آن ها را براي خودش ذخيره كند.

كسي كه مال و ثروت را براي خود ذخيره مي كند و آن را در راه توليد و خدمت به مردم مصرف نمي كند، به ثروت خود متكي مي شود، ثروت موجود را در راه توليد مصرف نمي كند و براي به دست آوردن ثروت بيشتر تلاش و كوشش ندارد، ثروت را ذخيره كرده كنار آن نشسته و مي خورد و مي آشامد تا زماني كه تمام شود؛ كساني كه به اين كيفيت مال و مقام مخصوصي بدست مي آورند و آنرا براي خود ذخيره مي كنند و از توليد و خدمت به مردم باز مي مانند مانند همان مسافري هستند كه در راه مسافرت چشمه آبي و روستائي يا ميوه اي در جنگل پيدا كرده همان جا متوقف شده و از حركت باز مانده است.

مؤمن و مؤمنه دائم جهادگر است. دائم ثروت توليد مي كند و آن توليد شده ها را با ايجاد كار و كاسبي و يا كمك هاي ديگر به مردم مي رساند. تلاش و كوشش، او را به خدا نزديك مي كند خدمت به مردم هم به او در ميان مردم محبوبيت مي دهد. چنين انساني كه سرمايه خود را در راه توليد به كار انداخته و به مردم مي رساند و دائم در تلاش و كوشش است كه به مردم خدمت كند، جهاد و هجرت دارد. يعني ثروت ها را ذخيره نمي كند كه در حاشية آن، مردم گرسنه و بيكار باشند بلكه كشاورزي و دامداري و صنايع ديگر توليد مي كند تا بندگان خدا اشتغال به كار پيدا كنند و زندگي خود را اداره كنند. همينطور مرد و زن مؤمن در زندگي از يك طرف تلاشگرند و از طرف ديگر ياور دين خدا و بندگان خدا هستند. دنيا را براي رسيدن به آخرت قبول دارند نه براي رسيدن به مال و ثروت.

رابطۀ مالي و خدماتي انسان ها با يكديگر بر سه قسم است كه آن سه قسمت را «مُواخاة، مُواساة و ايثار» مي نامند.

مُواخاه از كلمات اَخ و اِخوَه به معناي برادري است. مثلا ثروتمندي خود را برابر سايرين مي داند و سعي دارد از برادرش جلو نيافتد و برادرش از او عقب نيافتد و به محض اينكه احساس مي كند برادر ديني او عقب افتاده، به او كمك مي كند و او را جلو مي آورد.

مُواساة از مُواخاة درجه اي بهتر و بالاتر است. كسي كه از غم مردم غمناك مي شود و از رنج مردم رنج مي برد و از فقر مردم ناراحت مي شود. چنان است كه گويا خود او مريض شده و گرفتار رنج و زحمت شده است. همانطور كه براي برطرف كردن رنج و زحمت خود تلاش مي كند براي ديگران هم تلاش مي كند. اگر برادران ديني او مريض يا گرفتار شده اند مثل اين است كه خود او مريض يا گرفتار شده است و در نتيجه رابطه او با مردم مانند رابطه او با فرزندان خود مي باشد. كودكان وقتي مريض مي شوند پدر و مادر دو برابر مريض مي شوند.

و همچنين ايثار. ايثار مرحله اي بهتر و بالاتر است. ايثار به معني اين است كه ديگران را بر خود مقدم مي دارد، اول به آن ها طعام مي دهد بعد به خودش، اول مرض آن ها را معالجه مي كند بعد مرض خودش را، اول غم و غصة آن ها را برطرف مي كند بعد غم و غصة خود را، اول خودش به ميدان جنگ مي رود و مي جنگد بعد برادرانش را تشويق مي كند.

ممكن است سؤال كنيد كه نتايج اين فداكاري ها، اين كه انساني با سرمايه هاي خود به مردم خدمت مي كند چيست؟ جواب اين است كه نتايج اين خدمات جلب دو نوع محبت است كه سرمايه بزرگ آن آرامش و آسايش در زندگي دنيا و سعادت آخرت است.

اولين نتيجه جلب محبت خدا است. با اين خدمات محبت خدا در دل انسان زياد مي شود و بعد محبت مردم. محبت انسان ها هم به خدمت گزار خود زياد مي شود، و اين دو قسم محبت سرمايۀ عالم آخرت است.

شما فكر كنيد در شهر و روستائي زندگي مي كنيد كه تمام مردم شما را دوست دارند و مسابقه دارند كه هر كدام به نوعي به شما خدمت كنند؛ يا در شهر و روستائي كه تمام مردم شما را دشمن دارند و همه جا كمين مي كنند تا اذيت و آزاري به شما برسانند؛ و يا در شهر و روستائي كه مردم نسبت به شما بي تفاوتند و به شما بي اعتنا هستند، در غم و غصه شما شريك نمي شوند و حاضر نيستند با شما رابطه پيدا كنند.

اين سه حالت را براي خود در نظر بياوريد. بهترين رقم آسايش و آرامش آن است كه تمام مردم شهر و روستا شما را دوست دارند و براي شما فداكاري مي كنند. اين دوستي از طريق خدمات حاصل مي شود. وقتي به مردم خدمت كني و در اطاعت خدا باشي خدا و مردم تو را دوست دارند، و اگر در معصيت خدا باشي و به مردم خيانت كني تمام مردم تو را دشمن مي دارند، و اگر نه خدمت كني و نه خيانت کني و بي تفاوت باشي مانند كسي هستي كه در شهر غربت زندگي مي كني. خودت را در اين حالات سه گانه فرض كن، بهترين حالت را در نظر بگير كه از طريق خدمت به بندگان خدا حاصل مي شود.

خدماتي كه مايه جلب محبت مي شود به سه قسمت تقسيم شده است. اين قسمت هاي سه گانه بر اساس تكامل محبت است نه قسمت هايي كه از يكديگر جدا باشد، و از آن سه قسمت به: مواخاه، مواساه و ايثار تعبير شده است.

مواخاه كه از كلمة اُخوّت به وجود آمده تو را برادر ساير مردم قرار مي دهد. معرفت و محبتي در قلب تو ايجاد مي كند كه تمامي زن و مرد عالم را برادر و خواهر خود مي شناسي، از ناراحتي آن ها ناراحت مي شوي و براي آسايش آن ها دعا مي كني و يا اگر بتواني، مانند برادري كه به برادر و خواهر خود كمك مي كند به آن ها كمك مي كني.

و مواساه به معناي اين است كه از رنج و ناراحتي مردم رنجور مي شوي و همانطور كه براي رفع و دفع رنج و مرض خود كوشش مي كني براي رفع و دفع مرض آن ها هم كوشش مي كني . پس تو در مقام و درجه برابر بهترين آدم ها شناخته مي شوي.

اما ايثار كه آخرين مرتبه تكامل اجتماعي انسان است تو را بجاي پدر و مادر مهربان و ساير مردم را بجاي فرزند تو قرار مي دهد كه رنج و زحمت آن ها را به جان خود خريداري مي كني، بار مسئوليت و زندگي آن ها را بدوش خود مي كشي خود را به زحمت مي اندازي تا رنج و زحمت آن ها را برطرف كني. اين ايثار كه مخصوص ائمه اطهار عليهم السلام است در زندگي آخرت تو را در مقام پدري كه ميليون ها انسان بجاي فرزند او هستند قرار مي دهد و حاكميت مطلق آخرتي پيدا مي كني.

راه هاي کسب مقامات آخرتي:

اين حقيقت را هم لازم است بدانيم كه سرمايه آخرت ما پيدايش دو نوع رابطه و محبت بين ما و غير ما مي باشد كه اين دو نوع محبت هم مستقيماً از طريق خدمت حاصل مي گردد و اگر خدمات ما به صفر برسد اين دو نوع رابطه و محبت هم كه سرمايه آخرت است به صفر مي رسد. لذا خداوند متعال براي رشد اين دو نوع رابطه و محبت، مكتب و خدمات براي ما قرار داده است.

اول: رابطه با خداوند تعالي از طريق دعا و نيايش. از طريق عبادت هايي به نام روزه و نماز.

بعضي ها مي گويند چه خاصيتي در اين نمازها و روزه ها و عبادت هاي ديگر وجود دارد؟ خبر ندارند كه عبادت و اطاعت خدا با تمرين و تكرار نمازها و دعاها عامل پيدايش محبت بين ما و خداوند متعال است. محبت خدا در دل ما رشد مي كند؛ چنان وضعي به وجود مي آورد كه خدا را به جاي پدر و مادر مهربان خود مي شناسيم و به محض احساس حاجت دست بسوي خدا بلند مي كنيم و خداوند دعاي ما را اجابت مي كند. انسان هايي كه رابطه و محبت به خدا ندارند و اين فرهنگ خداشناسي و رابطه با خدا در وجودشان زنده نشده است وقتي كه در محاصرۀ بلاها و محروميت ها واقع شوند نمي توانند به خدا پناهنده شوند و از خداي مهربان استفاده كنند و اين نتوانستن نتيجه ندانستن است.

كسي يا چيزي را كه نمي داني و نمي شناسي، نمي تواني از آن استفاده كني. اهل ايمان و تقوا كه از طريق نماز، دعا و عبادت هاي ديگر با خداي خود رابطه دارند اولاً محبت خدا در دلشان قوت پيدا مي كند و ثانياً بر اساس اين محبت و معرفت، به محض اينكه حادثه اي پيدا شود يا به چيزي احتياج پيدا كنند به خداي خود پناهنده مي شوند. وليكن كساني كه اين محبت و رابطه را ندارند قدرت استفاده از لطف خدا را هم ندارند، در بلاها، حادثه ها و مخصوصاً عذاب هاي آخرت مي مانند و نمي توانند از لطف خدا استفاده كنند زيرا كه معرفت به خدا ندارند.

رابطه دوم كه سرمايۀ آخرت است محبت به بندگان خدا مي باشد. زيرا اين انسان ها همراه ما به عالم آخرت منتقل مي شوند، دشمني و دوستي آن ها با ما در عالم آخرت كار ساز است. اگر به كسي خيانت كنيم آن مظلوم از ما به دادگاه عدل الهي شكايت مي كند و اگر خدمت كنيم آن مخدوم از ما شفاعت مي كند و براي ما دعا مي كند. كساني كه به مردم خدمت مي كنند محبت آن ها در دلها رشد مي كند و اگر خيانت كنند دشمني آن ها در دل مردم و دشمني مردم با آن ها رشد مي كند و اين دوستي و دشمني كه محصول خدمت يا خيانت است در عالم آخرت كار ساز است. به همين منظور خداوند براي رشد اين دو سرمايه، عبادات و خدمات را براي ما معين كرده است. با دعا و عبادت رابطه ما با خدا رشد مي كند و با خدمات، رابطه و محبت ما با مردم.

در همين رابطه، در آيات 7 الي10 اين سوره، خداوند خدمات اجتماعي مسلمانان معاصر پيغمبر را تعريف مي كند و مردم را تشويق مي كند كه مثل و مانند آن ها زندگي كنند.

موارد مصرف بيت المال:

در آية هشتم، موارد مصرف مال و ثروت را تعريف مي كند كه رسول خدا و اولياء خدا و اهل تقوا مال خود را در چه راهي مصرف مي كنند و چگونه از مال و ثروت خود نتيجه مي گيرند. مي فرمايد: مال خود را به فقراي مهاجر برسانيد، فقرايي كه با ظلم و زورِ دشمنان دين و عوامل استثمار، از زندگي خود و از علم و دانشي كه براي آن ها لازم است محروم شده اند. جُرم آن ها همين بوده است كه پيرو مكتب خدا هستند و در زندگي طالب رضاي او مي باشند[[16]](#footnote-17). ثروت زندگي خود را در راه تقويت دين خدا و رسول خدا و بندگان مؤمن خدا مصرف مي كنند.

ميادين سه گانۀ جهاد:

در دين مقدس اسلام كلمات «مجاهد و مهاجر» بسيار ارزشمند است و همه كس از زن مرد مامورند دائم در راه جهاد و مهاجرت باشند. جهاد به معناي اين است كه خودمان را به وسيلة دين خدا و مكتب خدا تربيت كنيم و با جهل و ناداني بجنگيم. براي جهاد، خداوند متعال سه ميدان به وجود آورده كه انسان ها مامورند در اين سه ميدان با عواملي كه ضد تربيت و عدالت هستند بجنگند.

ميدان اول: ميدان مبارزه با هواي نفس است. مبارزه با تنبلي و راحت طلبي، مبارزه با هوا و هوس، مبارزه با انگيزه هايي كه انسان را به گناه و معصيت مي كشاند. بطور كلي هر انساني خود را مجبور و ملزم كند كه در اطاعت و بندگي خدا باشد و گناه و معصيت و هوا پرستي را رها كند. مبارزه با نفس را «جهاد اكبر» مي نامند. نفس انسان با هوا و هوس خود همان شيطان و ابليس بزرگ است كه آدم و حوا را از مكتب خدا و بهشت خدا محروم كرد، و هم چنين تمامي انسان ها را از تربيت الهي و دين خدا محروم مي كند زيرا دين و احكام الهي اعمال و افعالي است كه انسان ها را تربيت مي كند و به كمالات مي رساند.

ميدان دوم: جهاد و مبارزه با طبيعت است، مبارزه با فقر و نداري. اين طبيعت را خداوند مجهز به تمامي نعمت ها نموده تا انسان ها از راه آباد كردن طبيعت مانند دامداري كشاورزي و صنايع مطلوب ديگر فعاليت كنند تا موجبات رفاه و آسايش و آرامش براي خود و عائله خود و مردم ديگر به وجود آورند.

ميدان سوم: كه جهاد در آنجا واجب مي شود جهاد با ظلم و زور، كفر و نفاق و جهاد با دشمنان دين است كه به عنوان «امر به معروف و نهي از منكر» شناخته شده است. همه كس در گفتار و كردار خود ضد ظلم و زور، چپاول و غارت باشند و طرفدار تعاون و خدمات با يكديگر.

در اين سه ميدان، قانون جهاد معنا مي دهد. انسان هايي كه چنين جهادي دارند؛ با هواي نفس خود مي جنگند، طبيعت و زندگي مردم را آباد مي كنند و ضد ظلم و زور و بي ديني هستند مجاهد شناخته مي شوند.

هجرت و موارد متعدد آن:

بعد از جهاد، هجرت مطرح مي شود كه پايه و ماية حركات تكاملي مي باشد. هجرت هم به معناي صرف مال و ثروت در خدمت به مردم و عمران و آبادي زمين است و مهاجر مانند مسافر است كه اگر در وسط راه بنشيند، يا اگر به چشمه آبي رسيده و روستايي كه ديده همان جا اقامت كند و از حركت باز ماند از زندگي در شهرهاي بزرگ كه همه جور امكانات هست محروم مي شود.

انسان ها نا خود آگاه مسافر آخرت هستند. طبيعتِ زندگي ما را از اين دنيا حركت مي دهد تا به شهر آخرت برساند. اگر در مال پرستي متمركز شديم و هر چه داريم براي خود ذخيره كرديم، در مسير ترقي و تكامل خود مضايقه كرده ايم و در اين صورت مهاجر شناخته نمي شويم.

مثلاً زن و مردي مي بينند كه اگر بخواهند عالم به حقايق دين شوند لازم است مقداري از مال و ثروت خود يا وقت خود را در راه تحصيل علم دين مصرف كنند. اگر براي كسب معارف سرمايه گذاري كردند و از وقت و مال خود استفاده كردند مهاجر شناخته مي شوند، يعني از وقت خود و مال خود هجرت كرده خود را به شهر علم و دانش رسانيده اند. و يا مثلاً با مقداري از مال خود صله رحم بجا مي آورند و به دوستان و اقوام عقب افتاده خود كمك مي كنند. يعني از مال خود گذشته، محبت و دعاي اقوام و دوستان خود را به دست آورده اند. به همين كيفيت، مال و ثروت خود را در راه خدمت به مردم و در راه خدمت به دين و زندگي به كيفيتي مصرف كنند كه توليدي باشد. مال و ثروت را خرج مي كند، دين خانواده را آباد مي كند، يا مال و ثروت را در راه كشاورزي و توليد مصرف مي كند و براي مردم زندگي ايجاد مي كند.

هر نوع حركتي كه انسان را به كمال برساند يا زندگي فردي و اجتماعي را كامل تر گرداند به معناي سرمايه گذاري است و هجرت به حساب مي آيد. و اما اگر در مال و ثروت خود متوقف شود و در راه ترقي و تكامل زندگي چيزي خرج نكند مهاجر شناخته نمي شود؛ مانند مسافري است كه در بيابان متوقف شده و از حركت به سوي شهر آباد و يا زندگي بهتر و عالي تر باز مانده است.

پس در اين آيۀ شريفه خداوند تبارك و تعالي به ثروتمندان دستور مي دهد كه با مال و ثروت خود كمك به ترقي و تكامل دين خدا و زندگي مردم داشته باشند و دين خدا را رواج دهند.

در اينجا مي فرمايد: مهاجرين كساني هستند كه مال و اولاد موجود خود را در جستجوي علم و دانش، عزت و آبرو و رضايت و نصرت خدا خرج مي كنند و با مال خود سطح زندگي خود و بندگان خدا را بالامي برند. چنين افرادي هستند كه در ادعاي ايمان و تقوا صداقت دارند.

مصاديق مهاجر و انصار:

در آيات نهم و دهم[[17]](#footnote-18) همان موضوع آيه هشتم را توضيح مي دهد و دو طايفه را تعريف مي كند. يكي كساني كه در راه دين خدا جهاد مي كنند تا درجات علم و دانش و تربيت مردم را بالا ببرند و طايفه دوم كساني كه از خدمات مجاهدين استقبال مي كنند و با سرمايه گذاري براي پيشرفت عمران و آبادي فعاليت مي كنند.

مصداق اين دو طايفه، كه طايفه اي را مهاجر، و طايفۀ ديگر را انصار مي گويند، مهاجراني هستند كه از مكه به مدينه آمدند، و مردم مدينه هستند كه به آن ها كمك كرده اند. اين دو طايفۀ مهاجر و انصار پشت كار يكديگر را گرفتند و دين اسلام را در سراسر عالم گسترش دادند.

در آيه دهم انصار را تعريف مي كند. در ابتداي ظهور دين مقدس اسلام مسلماناني كه دعوت پيغمبر اكرم (ص) را اجابت كردند به دو عنوان شناخته شدند: «مهاجر و انصار». اولين مهاجر شخص پيغمبر اكرم (ص) بود كه با اهل مدينه در سفر حج، معاهده بسته بود كه به شهر آن ها برود و پيغمبر آن ها باشد. اختلافات آن ها را كه با يكديگر در جنگ و نزاع بودند برطرف نمايد. اهل مكه رسول خدا را نه فقط ياري نكردند بلكه تا توانستند اذيت كردند كه عاقبت ايشان مجبور به هجرت شد و اهل مدينه خود را براي ياري آن بزرگوار آماده نمودند. در اينجا شخص پيغمبر (ص) مهاجر شناخته شد و اهل مدينه انصار شناخته شدند؛ يعني آن ها اين مهاجر را ياري كردند.

بعد از هجرت پيغمبر اكرم (ص)، مسلمانان هم يكي پس از ديگري وطن خود را كه مكه بود رها كردند و به سوي مدينه هجرت كردند. كفار هم اگر بر آنها مسلط مي شدند آنها را كشته و يا اموال آن ها را مصادره مي كردند.

از آنجا که مسلمانيِ هر مسلماني در مكه در صورتي مورد قبول بود كه هجرت كند، در نتيجه عده زيادي كه شايد به هزار نفر مي رسيدند از مكه به طرف مدينه هجرت كردند. اهل مدينه هم با آغوش باز از آن ها پذيرايي نمودند. هر مسلماني در شهر مدينه خانه و زندگي خود را در اختيار يك مهاجر قرار مي داد و او را جزء زندگي و خانواده خود به حساب مي آورد. پيغمبر اكرم (ص) بين مهاجرين و انصار عقد برادري بست؛ هر فرد مهاجر را با يك نفر از اهل مدينه كه از او پذيرايي مي كرد برادر قرار داد. يك برادري عجيبي بين مهاجر و انصار حكمفرما شد كه رشته ارتباط و محبتشان از برادران تني خيلي بهتر و بالاتر بود تا جايي كه فكر مي كردند اين مهاجر از انصار ارث مي برد. در اين آيه شريفه خداوند متعال برادران انصار را تعريف مي كند. و مي فرمايد: «كساني كه هجرت كردند و به مدينه آمدند، و كساني كه اهل مدينه بودند از آن ها پذيرايي كردند.

قانون مهاجر و انصار تا قيامت در ميان مسلمانان داير است. هركس كه تصميم مي گيرد در علم خود و دين خود ترقي كند و درس بخواند تا به علم دين برسد، به مردم خدمت كند تا آن ها را به آسايش برساند، و زمين را آباد كند، ارزاق را توليد كند و به طور كلي در مسير تكامل و ترقي گام بر دارد و در سه ميداني كه گفته شد به مبارزه مشغول باشد تا مردم را به رفاه و آسايش برساند، چنين افراد فعالي «مهاجر» شناخته مي شوند؛ يعني مي خواهند خود را به تمدن اسلامي كه شهر حكومت خدا و پيغمبر است برسانند، و كساني كه به آن ها كمك مي كنند و آن ها را به مقصد مي رسانند نيز «انصار» هستند. جواني كه در خط دانشجويي و علم و حكمت است، پدر و مادري كه به او كمك مي كنند تا به علم و دانش برسد، يا كساني كه خدمات ديني دارند تا دين خدا را رواج دهند و زنده نگه دارند و كساني كه كمكِ او در خدمات ديني هستند، تمامي اين ها مهاجر و انصار به حساب مي آيند كه علم، حكمت، دين و تمدن را رواج مي دهند. دانشجو و كمك دانشجو هر دو با هم علم و دانش را پرورش مي دهند. جهادگران و كمك جهادگران كه هر دو با هم دشمنان را عقب مي زنند و استقلال خود را حفظ مي كنند با هم مهاجر و انصار به حساب مي آيند.

خداوند تعالي در آيه دهم هدف انصار را تعريف مي كند، از قول آنها مي فرمايد: خدايا ما و برادران ما را كه در خط پرورش ايمان و اسلام هستيم ياري كن، به ما نيرو و توانايي بده تا دين تو را زنده نگه داريم. دل ما را نسبت به يكديگر مهربان كن تا غِل و غِش و عداوت و دشمني در دل ما نباشد و همه با يكديگر مهربان باشيم.

آيات: 11 الي 17، تعريف منافقان و کافران:

در آيات يازدهم تا هفدهم، منافقين و كفار را تعريف مي كند.[[18]](#footnote-19) كلمه نفاق و منافق از آن كلماتي است كه حقيقتِ انسان منحرف را به ديگران معرفي مي كند. انسان هاي منحرف از خدا و دين خدا به سه اسم و سه عنوان نام گذاري مي شوند، که با اين اسماء سه گانه حقيقت آن ها شناخته مي شود.

همانطور كه خط اطاعت خدا يك خط مترقي است و انسان ها را به درجات و كمالات بالا مي برد، خط معصيت خدا هم يك خط ضد رشد و ترقي است؛ به تعبير ديگر خط تنزّل و قهقرايي. گناه و معصيت انسان را تنزّل مي دهد، بندگي و اطاعت هم انسان ها را ترقي مي دهد.

شما براي شناختن ترقي و تنزّل در مسير دين خدا، ابتدا مبدء حركت را در نظر بگيريد. انسان وقتي به حد بلوغ مي رسد و خير و شر مي داند و مي فهمد، همين حالت، مبدء حركت است. همان حالتي كه در دو کودک از وقتي با هم بازي مي كنند ديده مي شود. يكي از آن ها حيواني يا بچه اي ر ا اذيت مي كند و ديگري به آن حيوان يا كودك خدمت مي كند. بچه اي كه حيوان را اذيت مي كند در معرض پرخاش بچه ديگر قرار مي گيرد و به او مي گويد: حيوان را نكش گناه دارد، بچه را اذيت نكن گناه دارد. همين حالت، كه بد و خوب مي فهمد و مي داند خدمت خوب و خيانت بد است، مبدء حركت انسان به سوي خدا و يا مبدء حركت قهقرايي به سوي شيطان و ابليس است.

ابتدا كه انسان اطاعت خدا را نمي پذيرد و حالت بي بند و باري و ضديت با قانون و قاعده دارد، اين حالت را كفر مي نامند. يعني انسان خود را با افعال و اعمال خود، خود راي و خود مختار معرفي مي كند. يك چنان نمايشي دارد كه گويي در اطاعت پدر و مادر و يا مربيان ديگر نيست. يعني با اعمال و افعال خود حق خدا و اولياء خود را مستور مي دارد و نشان مي دهد كه در اطاعت كسي نيست. افرادي كه با علم و عمل خود نمايشگر خود رأيي و خود مختاري و انحراف از دين خدا و قانون الهي هستند كافر شناخته مي شوند. كسي كه آن ها را ببيند به حالت بي بند و باري مي بيند نه به حالت بندگي خدا.

مرحله بعد از كفر، شرك است. انسان زماني مشرك مي شود كه در جاي خدا و در برابر خدا ديگري را عَلم مي كند و از ديگري اطاعت مي كند. از كافري مانند خودش اطاعت مي كند يا از مشرك و منافق. غير از خدا را به ولايت قبول كرده و از غير خدا اطاعت مي كند. در برابر پيغمبران خدا انسان هاي ضد پيغمبر را بر خود حاكم مي كند. پس اين انسان كه روي وظيفۀ فطرت و خلقت خود لازم است بندۀ خدا باشد، بنده غير خدا شناخته مي شود. اين حالت را شرك و چنين انساني را مشرك مي گويند.

حالت سوم كه از اين حالت بدتر است حالت نفاق و ريا كاري است. يعني خود را در علم و عمل به صورت بندۀ خدا و به صورت آدم هاي خوب جلوه مي دهد و تمامي اين اعمال و اخلاق خوب را كه رنگ ديني و خدايي دارد دام و دانۀ صيد انسان هاي مستضعف قرار مي دهد. مردم را مي فريبد و آن ها را در راه منافع خود استثمار مي كند و به خدمت خودش وا مي دارد. چنين انساني را كه با سرمايه دين و تظاهر به اعمال خوب، مردم را به كفر و گناه مي كشاند منافق مي نامند؛ يعني کسي که خود و اعمال و اخلاق خود را سرمايه استثمار و استعمار قرار داده، بندگان خدا را گول زده و به فقر و نداري مبتلا كرده است.

اين آيات، منافقين را در حالات سه گانه اي كه دارند تعريف مي كند. در آيۀ يازدهم مي فرمايد: منافقين را بشناسيد كه چه آدم هايي هستند. يكي از صفاتشان اين است كه مخفيانه يا آشكارا با كفار رابطه پيدا مي كنند، طرح دوستي با آن ها مي اندازند و آن ها را تشويق مي كنند كه با مسلمانان و مؤمنين بجنگند. خود را مسلمان و مؤمن معرفي كرده اند وليكن رابطه مخفيانه با كفار دارند و آن ها را به جنگ با اسلام و مسلمين تشويق مي كنند.

به آن ها مي گويند اگر شما بر عليه مسلمانان قيام كنيد و به كشورهاي اسلامي لشکركشي كنيد بعد از ورود شما به اين كشور ما هم شما را كمك مي كنيم و با مسلمانان مي جنگيم و هرگز بر عليه شما از مسلمانان و حكومت آن ها اطاعت نمي كنيم. اگر مسلمانان با شما بجنگد ما شما را ياري مي كنيم نه مسلمانان را. خداوند گواهي مي دهد كه منافقين، هم به كفار دروغ مي گويند و وابستگي به آن ها پيدا نمي كنند و هم به مسلمانان دروغ مي گويند»

خداوند منافق را تشبيه به مگس مي كند كه همه جا در پي كثافت ها مي پرد، در جايي از بدن و لباس مي نشيند كه كثيف باشد و اگر بدن و لباس انسان نظيف باشد عصباني مي شود. انسان هاي پاك و تميز را اذيت مي كند. منافقين همه جا دنبال عيب مي گردند. اعمال و اخلاق پيغمبران و پيشوايان دين را زير ذره بين قرار مي دهند؛ اگر تبسمي يا شوق و نشاطي در آن ها ببينند به صورت گناهي بزرگ جلوه مي دهند و اگر عيبي پيدا نكنند عيب تراشي مي كنند. خود را و منافع خود را مي خواهند، نه با كفار سازش دارند كه با آن ها رابطه پيدا كنند و نه هم با مؤمنين و مسلمانان در نتيجه از ارتباط با كافر و مؤمن در عالم قيامت محروم مي شوند.

خداوند مي فرمايد منافقين در اعماق جهنم حبس مي شوند در جايي كه هم مغضوب كفار هستند و هم مغضوب خدا و مؤمنين. هم كفار دشمن آن ها هستند و هم مسلمانان؛ وضعي پيدا مي كنند كه حتي جرات ندارند با كافر تماس بگيرند زيرا به آن ها خيانت كرده اند و با عيب تراشي ها و تبليغات خائنانه كفار را از ارتباط با دين خدا باز داشته اند. سد راه كفار شده اند كه مبادا با دين خدا و اولياء خدا رابطه پيدا كنند.

اين وضعيت را «اسفل السافلين» مي گويند. يعني انساني كه هر دو گروه كافر و مؤمن دشمن او هستند زيرا به هر دوي آنها خيانت كرده است. مثلاً يزيد و معاويه كه خود را مسلمان و رئيس مسلمين شناخته اند، هم مسلمانان را از ارتباط با ائمه اطهار (ع) باز داشته اند و در نتيجه آن ها را گمراه كرده اند و هم كفار شرق و غرب را از ارتباط با دين خدا و معارف الهي محروم كرده اند.

در آيه دوازدهم كفار را از منافقين مي ترساند. آن ها را نصيحت مي كند كه به تبليغات منافقين اعتناء نكنند. منافقين وقتي كه با كفار تماس مي گيرند تا مي توانند براي مسلمانان عيب تراشي مي كنند قدرت و شوكت آن ها را ناديده مي گيرند و آن ها را در برابر كفار تضعيف مي كنند و كفار را تحريص و تشويق مي كنند كه اگر با مسلمانان بجنگيد با يك يورش و حمله مي توانيد آن ها را از بين ببريد در نتيجه كفار را به ميدان جنگ با مسلمانان مي كشانند. خداوند متعال هم، مسلمانان را ياري مي كند در نتيجه كفار شكست مي خورند. پس علاوه براي اينكه از پيروزي محروم شده اند به عذاب آخرت هم مبتلا مي شوند.

در واقع منافقين، كفار را هم گول زده اند كه آن ها را به ميدان جنگ با خدا و اولياء خدا كشيده اند، و در حساب هاي قيامت محكوم به زيان و ضرر كفار هم خواهند بود. از طرف ديگر مسلمانان را هم گول مي زنند، به مسلمانان هم خيانت مي كنند كه براي آن ها عيب تراشي مي كنند، عزت و شوكت آن ها را در برابر كفار تضعيف مي كنند و قدرت آن ها را ناديده مي گيرند و عاقبت كفار را به جنگ با مسلمانان مي كشانند. پس در حساب هاي آخرت، هم محكوم به حكم مسلمانان هستند كه عزت و آبروي آن ها را شكسته اند و كفار را به جنگ آن ها كشيده اند و هم محكوم به حكم كفار هستند كه آن ها را گول زده و به ميدان جنگ با مسلمانان كشيده اند. در نتيجه منافقين از هر دو گروه کافر و مشرک بدتر هستند که به هر دو گروه كافر و مسلمان خيانت کرده اند. به خاطر اين وضعيت، که آنها بار مسئوليت کافر و مومن را به دوش مي کشند، خداوند تعالي مي فرمايد: «اِنّ المنافقينَ فِي الدّركِ الاَسفلِ من النار»[[19]](#footnote-20) يعني منافقين در مركز پيدايش آتش ها و حرارت ها معذب مي شوند.

درآيه سيزدهم مي فرمايد: منافقين از شما مسلمانان بيشتر مي ترسند و از خدا كمتر مي ترسند. از خدا نمي ترسند زيرا عقل و شعور خداشناسي ندارند اما از شما مسلمانان كه از خود دفاع مي كنيد بيشتر مي ترسند. اگر هم با شما بجنگند سعي مي كنند همه جا پناهگاهي داشته باشند تا از ميدان جنگ فرار كنند.

در آيات چهاردهم تا هفدهم مي فرمايد: كفار و منافقين هرگز نمي توانند وحدت پيدا كنند و با يكديگر متحد شوند. وحدتشان تا زماني است كه منافعي در كار باشد. به محض اينكه آثار محروميت از منافع ظاهر مي شود به جان يكديگر مي افتند و يكديگر را به قتل مي رسانند. عاقبت كار منافقين و كفار همين است كه در عذاب آخرت مخلدند و راه نجات ندارند.

هشدار خداوند تعالي به مومنين:

در آيات هفدهم الي بيستم، در سه آيه خداوند اهل ايمان را بر حذر مي دارد از اينكه مانند كفار و منافقين باشند[[20]](#footnote-21) و مي فرمايد: اي اهل ايمان، تقوا داشته باشيد از خود رايي و خود مختاري در برابر دين خدا پرهيز كنيد و هر يك از شما به نتايج اعمالش فكر كند كه اگر به بندگان خدا خدمت كرده نتايج خوبي در دنيا و آخرت به او مي رسد و اگر خيانت كرده نتايج بدي از خيانت ها به او مي رسد. كار خدا همين است كه به زندگي انسان ها خاتمه نمي دهد بلكه تا ابد زنده اند، زندگي مي كنند و دست به گريبان اعمال خودشان هستند.

در آية نوزدهم مي فرمايد: مانند كساني نباشيد كه خدا را فراموش كردند در نتيجه خود را فراموش كردند.

در آية بيستم مي فرمايد: اهل جهنم و بهشت با يكديگر مساوي نيستند، بهشتي مانند جهنمي نيست بهشتيان تا ابد خوشبختند.

خود فراموشي و ارتباط آن با فراموش کردن خدا:

نكته جالب در آيه نوزدهم اين مسئله است كه چگونه اگر خدا را فراموش كرديم خود را هم فراموش كرده ايم. مگر ممكن است انسان خود را فراموش كند؟ فراموشي انسان به مسائلي تعلق مي گيرد كه از وجود خودش خارج است، به مسائلي كه در وجودش هست تعلق نمي گيرد. پس چگونه ممكن است انسان خود را فراموش كند؟

حقيقت اين است كه دين خدا و اعتقاد به خدا مانند آينه است كه انسان را به خودش نشان مي دهد. انسان اگر مي خواهد خود را ببيند بايستي مقابل آينه بايستد و اگر انساني در تمام عمر قيافة خود را در آينه و يا اجسام شفاف ديگر نديده باشد مجهول ترين قيافه ها براي خودش قيافه خودش مي باشد. اگر يك نفر مخفيانه عكس او را بگيرد و بعد به خودش نشان بدهد نمي شناسد كه عكس خود اوست زيرا هرگز خود را نديده است. ديگران را ديده و شناخته اما خود را نديده و نشناخته است. همانطور كه آينه قيافه انسان را به خود او نشان مي دهد كه زشت است يا زيبا، دين خدا و اعتقاد به خدا هم مانند همان آينه است. روحيه خوبي و بدي انسان را و كفر و ايمان انسان را به او نشان مي دهد. هركس در برابر دين خدا بايستد و خود را با دين خدا مقايسه و مقابله كند ارزش ها و ضد ارزش هاي وجودي خود را پيدا مي كند. درست خود را مي شناسد كه خوب است يا بد است كافر است يا مؤمن.

پس كساني كه خدا و دين خدا را فراموش مي كنند مانند كسي هستند كه آينه ندارد تا در برابر آن قيافة خود را بشناسد در نتيجه خود را فراموش مي كند. كفر و گناه او براي خودش مجهول است، ايمان و تقوايش هم براي خودش مجهول است. فرار انسان از دين خدا كاملاً به معناي فرار او از سعادت و خوشبختي است در حالي که خوشبختي و بدبختي نمي فهمد زيرا در مقابله با دين خدا قرار نمي گيرد تا بدي ها و خوبي هاي خود را بشناسد.

پس كسي كه خدا را فراموش مي كند در حقيقت خود را فراموش كرده و از تكامل و ترقي باز داشته است. درست مانند كسي كه علم و دانش و دانشگاه را فراموش مي كند و كنار مي گذارد پس خود را فراموش كرده و كنار گذاشته است.

آيۀ 21، معرفي عظمت قرآن:

آيه 21 از عجيب ترين آيات قرآن است كه خداوند ضمن اين آيه عظمت قرآن را به نمايش مي گذارد و مي فرمايد: اگر ما اين قرآن را بر كوهي نازل كنيم كوه با آن عظمت استحكام خود را از دست مي دهد و در برابر قرآن خاشع و خاضع مي شود و علاوه، شكوفا مي شود. ما ضمن اين مثل ها انسان ها را متوجه حقيقت قرآن مي كنيم و او را به ياد عظمت خداي خودش مي اندازيم.[[21]](#footnote-22)

(جبل) در اينجا شخصيت هاي بزرگ عالم هستند. همانطور كه در كره زمين كوه ها استحكام پيدا كرده اند و سر به فلك كشيده اند، مانند اين است كه به خداي خود توجه كرده اند و خداوند متعال هم در اثر اين توجه، آن ها را معدن ذخاير و بركات خود قرار داده است و انسان ها را در زندگي وابسته به كوه ها نموده، در جامعه انساني هم شخصيت هاي بسيار بزرگي هستند كه عظمت و بزرگي آن ها در برابر عقول و افكار مانند عظمت و بزرگي كوه ها در مقابل بيابان ها است. مشاهده مي كنيد كه چندين ميليون انسان وابستگي به يك نفر انسان پيدا مي كنند و خود را در شعاع لطف و حمايت او قرار مي دهند و او را به عنوان يك پناهگاه انتخاب مي كنند. پيغمبران اولوالعزمي كه در عالم بوده اند و هستند از نظر عظمت و بزرگي و ارتباط با خداوند متعال و از اين نظر كه منشأ خيرات و بركات هستند مانند كوه هاي روي كرة زمين در برابر بيابان ها مي باشند.

به حضرت موسي و حضرت عيسي(عليهما السلام) و پيغمبر اسلام (ص) توجه كنيد مي بينيد ميليون ها انسان وابسته به آن ها هستند و به اين وابستگي فخر و مباهات مي كنند كه ما امت موسي و امت عيسي و امت پيغمبر اسلام هستيم. انسان هاي وابسته به پيغمبران مانند بيابان ها و زراعتهاي وابسته به كوه هاي پر برف هستند. كوه ها با بركات وجودي خود بيابان ها را و بياباني ها را به دامن خود كشيده اند و وابسته به خود نموده اند. حضرت موسي و حضرت عيسي (ع) در مقابل ملت يهود و مسيحيت مانند كوه اند كه امت خود را به دامن خود كشيده اند و پيغمبر اسلام هم در برابر امت خود مانند كوهي است كه سر به فلك كشيده و مسلمانان را وابسته به خود نموده است.

پيغمبران بزرگترين شخصيت هاي عالم وجود هستند. نمونه علم آن ها و هنر آن ها و نمونه قدرت و سياست آن ها در ساير مردم قابل ظهور نيست. هر پيغمبري در زمان خود حلاّل تمامي مشكلات مردم است. هم در زمان خود براي امت خود منشأ بركاتند و هم در آينده تاريخ. دانشمندان ديگر قابل قياس با پيغمبران نيستند، نه علم آن ها و نه هنر آن ها را دارند. پيغمبران در شأن الوهيت و ربوبيت هستند، عامل نجات بشريت در دنيا و آخرت مي باشند. مقام و منصب آن ها هرگز نابود نمي شود و هر چه تاريخ بر آن ها مي گذرد عظمتشان زيادتر است

منظور از (جبل) در اين آيه شريفه همين ابَر قدرت هاي ايماني اسلامي هستند. قرآني که رسول خدا (ص) و علي ابن ابيطالب (ع) را در برابر خود خاضع و خاشع مي كند و يك چنين شخصيت هاي بزرگي افتخار مي كنند كه شاگرد مكتب قرآن هستند، ساير مردم كه بهره اي از علم و دانش و شخصيت ندارند و به كتاب خدا بي اعتنايي مي كنند چه منطقي براي بي اعتنايي خود دارند؟ لازم است اعتراف كنند كه در جهل مطلق قرار گرفته اند و ذره اي دانايي و بينايي در وجود آن ها نيست كه به يك چنين كتابي بي اعتنايي مي كنند.

خداوند در اين آيه مي فرمايد قرآن آنقدر عظمت دارد كه ابَر قدرت هاي ايماني مانند انبياء و اولياء در مقابل آن خاضع و خاشع اند و در شعاع تربيت آن خود را ترقي مي دهند و به كمال مي رسانند. پس كساني كه به كتاب خدا اعتنا نمي كنند اين بي اعتنايي دليل جهل و سفاهت آن ها است. بسيار احمقند كه مانند حيوانات به جز خوردن و چريدن هدفي ندارند.

صفات جلال و جمال خداوند تعالي:

بعد از اين آيه براي اثبات عظمت قرآن، خداوند صفات جمال و جلال خود را ياد آوري مي كند.[[22]](#footnote-23) اولاً خود را به الوهيت تعريف مي كند. «اِله، و، اَلله» آن حقيقتي را مي گويند كه تا ابد انسان را متوجه به خود مي كند و دائم در وجود او حيرت و اشتياق به وجود مي آورد.

(الله) از كلمه وَلَه ساخته شده است. مي گويند( واله و حيران ). واله به كسي مي گويند كه در شناخت يك حقيقتي متحير است و نمي تواند آن حقيقت را چنانكه هست بداند و بشناسد زيرا انسان متفكر هر چيزي را كه به حقيقت شناخت، ديگر حيرت و سرگرداني در شناخت آن ندارد مي گويد دانستم، دانستم. مي گويند: "*معمّا چو حل گشت آسان شود*" يعني وقتي يك مسئلة در بسته و سر بسته اي را شكافتي و شناختي از حيرت جهل و سرگرداني نجات پيدا مي كني. تمامي حقايق و خلايق در عالم براي انسان قابل كشف است و عاقبت انسان تمامي آنچه هست را خواهد شناخت وليكن مسئله اي كه تا ابد به وسيله انسان و براي انسان چنانكه هست قابل شناسائي نيست ذات مقدس خداوند متعال است.

خدا يك حقيقتي است كه وقتي انسان به طرف او مي رود و در عظمت او فكر مي كند دائم در وله و اشتياق قرار مي گيرد. يعني عشق و علاقه اش به خدا زياد مي شود و هرگز هم به جايي نمي رسد كه او را چنانكه هست بشناسد. به همين مناسبت خداوند خود را به كلمه (الله) معرفي نموده است يعني بسيار متحير كننده و مشتاق كننده.

بعد خود را تعريف مي كند كه جز او خدايي نيست زيرا هر كسي و هر چيزي در عالم نمونه و نظير دارد. يك حقيقتي تك و تنها در عالم نيست كه نمونه نداشته باشد؛ ستاره ها مانند هم هستند، جمادات و نباتات و حيوانات هر كدام نمونه و نظير دارند جز خداوند متعال كه يك حقيقت نامتناهي است که نمونه و نظير ندارد. همه چيز در عالم، خلقِ او هستند و او خالق است كه بجز او خدايي و خالقي نيست.

سپس خود را تعريف مي كند كه «عالِم به غيب و شهود است». مشهود به چيزهايي مي گويند كه قابل رويت است و انسان مي تواند آنرا مشاهده كند؛ مانند جمادات و نباتات. غيب به چيزهايي مي گويند كه قابل رويت نيست مانند روحي كه در جمادات و نباتات هست. روح هست كه به موجودات حيات و حركت مي دهد وليكن قابل مشاهده نيست. مثلاً آينده ها غيب است هنوز وجود نيافته كه قابل رويت باشد. خداوند غيب و شهود را يكسان مي بيند. يك پشه و يا حشره اي ذره بيني در اعماق تاريكي ها و كوه ها همان قدر براي خدا واضح و نمودار است كه چهرة خورشيد. پس فقط خدا است كه عالِم به غيب و شهود است و مي تواند انسان را به آينده هاي خود و ديگران آگاه كند.

در آيات بعد خداوند صفات بارز و ممتاز خود را تعريف مي كند.[[23]](#footnote-24) ابتدا خود را به صفات (رحمن و رحيم) تعريف مي كند. رحمتِ رحمانيت و رحيميت.

صفت رحمانيت و رحيميت خدا و تفاوت آنها:

رحمان مبالغۀ رحمت است يعني رحمت بي قيد و شرط كه به دوست و دشمن مي رسد و مي رساند. كوچكترين مضايقه اي ندارد كه به كسي كم و به ديگري زياد بدهد يا ديگري را محروم كند. اين سفره طبيعت را جلو دوست و دشمن گسترانيده است. همه كس از آن بهره مي برند و استفاده مي كنند. صدها سال به دشمن خود روزي مي رساند به زندگي او بركت مي دهد انواع لذت ها و نعمت ها در اختيار او مي گذارد، به انتظار روزي كه شايد عشق و علاقه و اميدي به خدا پيدا كند و قدمي بسوي او بردارد و زبان تعريف و تمجيدش باز شود. رحمتِ رحمانيت خدا بر سه قسم است كه مفت و مجاني و بدون قيد و شرط در اختيار انسان قرار مي گيرد؛

اول خلقت انسان، كه خداوند مفت و مجاني ما را آفريده و به تمام وسائل ترقي و تكامل مجهز نموده و در برابر اين تجهيزات وجودي منتي سر ما نگذاشته و كار و مزدي از ما نخواسته است. نعمت هايي است كه اگر نقص كوچكي در يكي از آن ها پيدا شود، چشمش نابينا و گوشش ناشنوا شود حاضر است تمام زندگي خود را بذل كند و خود را به بينايي و شنوايي برساند.

نعمت دومِ رحمانيت، اين همه ارزاق و بركات است كه در اختيار انسان گذاشته است. نعمت هايي كه قابل شمارش و وصف نيست و هر كدام ارزش حيات دارد. اگر كسي بپرسد اين يك كيلو گندم يا خيار و سبزي چقدر مي ارزد جواب درست اين است كه به حيات من مي ارزد. آنقدر كه حيات من ارزش دارد اين ها هم ارزش دارد؛ و اين قيمت ها كه ما انسان ها براي سبزي و خيار و ارزاق ديگر شناخته ايم حق كارگري كساني است كه آن را كاشته و به بازار آورده اند. مي گوييم يك كيلو خيار، صد يا دويست تومان مزد كارگر و تاجر است، وليكن اين يك كيلو خيار به حيات انسان مي ارزد زيرا به انسان جان مي بخشد و او را زنده نگه مي دارد. همينطور ارزاق ديگر. گاهي انسان حاضر است ميليون ها تومان پول بدهد صد گرم حبوبات و سبزيجات خريداري كند و خود را از مرگ نجات دهد. اگر به او اعتراض كنند كه چرا تمام ثروت خود را دادي يك كيلو خيار و سبزي خريدي جواب مي دهد اين يك كيلو خيار مرا زنده كرد ولي آن همه ثروت براي حفظ حيات قابل استفاده نبود. پس نعمت هاي خدا به حيات مي ارزد نه به ده تومان و صد تومان.

نعمت سومي خدا كه آن را مفت و مجاني به انسان داده علم و دانش است. انسان ها مجهز به علم هستند و بر پايه اين تجهيزات علمي، ترقي و تكامل دارند و خود را به ثروت بهتر و بيشتر و زندگي بهتر و عالي تر مي رسانند.

اين سه نعمت موجوديت انسان را در دنيا تشكيل مي دهد، مخصوصاً علم، دانش و تربيت كه در رأس تمامي نعمت ها است و خداوند تعالي مفت و مجاني در اختيار انسان قرار داده، بدون مزد و منتي از آن استفاده مي كنند. اين نعمت هاي سه گانه از بودجه رحمانيت خداوند متعال است. اما بزرگترين نعمت او نعمت هايي است كه از مسير دين و اطاعت به انسان مي رسد و آن را رحمت رحيميت ناميده اند.

رحمتِ رحيميت به نعمت هايي مي گويند كه در برابر اطاعت انسان از خدا، به انسان داده مي شود و اين رحمتِ رحيميت كه نتيجۀ نماز، دعا، جهاد و خدمات ديگر است در دنيا عبارت است از نيروي عقل و ايمان، و در آخرت هم همان بهشت موعود است كه خداوند به مؤمنين و مؤمنات وعده داده است.

اكثريت انسان هايي كه جاهل و نادان هستند خيال مي كنند اين حركات و سكنات به صورت دعا و عبادت مانند نماز و زيارت خانه خدا حركاتي بي خاصيت و بي فايده است. اين حركات بي خاصيت و بي فايده را خرافات مي نامند و مي گويند چه فايده از اين خم و راست شدن! يا چه فايده از اين گرسنگي ها به نام روزه! و يا انفاقات به نام خمس و زكات، و يا طواف دور خانه اي كه از سنگ و كلوخ است! خانه هاي خود ما که بهتر و زيباتر است. از اين جهت كه فوائد آن را درك نمي كنند مي گويند خرافات است وليكن خبر ندارند كه اين حركات و خدمات به عنوان اطاعت خدا، خاصيت روحي و فكري به وجود مي آورد. كساني كه اين حركات را تمرين مي كنند داراي روح ايمان مي شوند، نيروي عقل در آن ها پرورش پيدا مي كند و به اصطلاح زمان، شارژ روحي دارند.

اين روحي كه منشأ حيات و حركت است و اين همه ارزش به وجود مي آورد، كه اگر نباشد انسان مرده است و اگر باشد اين همه عظمت در عالم پيدا مي كند، اين روح مانند روزي ها و ثروت ها كم و زياد دارد و شدت و ضعف پيدا مي كند. روح ضعيف مانند حشرات و حيوانات و يا كودكان، و روح قوي مانند انسان هاي نيرومند و قدرتمند.

خداوند از بودجۀ رحمتِ رحمانيت به تمامي انسان هاي كافر و مؤمن روح حيات و حركت داده است كه با اين روح مي توانند زندگي كنند و دنياي خود را آباد سازند. ارزش روح حيات و حركت به همين ميزان است كه انسان ها به زندگي دنيايي خودشان آگاه مي شوند و مي توانند اين زندگي دنيايي را بگردانند و بچرخانند و براي خود وسائل زندگي بسازند. روحي است كه زندگي انسان و حيات او را از تولد تا مرگ به انسان نمايش مي دهد. وسعت روحِ حيات و حركت به همين ميزان است كه انسان به زمان زندگي بين تولد و مرگ و يا به مكان زندگي كه همين كره زمين است آشنا مي شود و مي تواند از اين زمان و مكان استفاده كند، وليكن ما قبل تولد او چه بوده از ابتداي تاريخ، و ما بعد مرگ چه چيزي هست، كه عالم آخرت باشد؛ از اين مسائل خبر ندارد. همانطور كه بدن يك انسان در كاينات و عوالم خدا يك نقطه صفري به حساب مي آيد و ارزشي ندارد، مدت عمر انسان هم در برابر كاينات صفري در برابر بي نهايت اعداد است و ارزشي ندارد.

وليكن مؤمنين كساني هستند كه در اثر اطاعت و عبادت ولتاژ روحشان بالا مي رود، زندگي را بي نهايت وسيع تر و زيباتر از اين زندگي دنيا مي بينند و مي دانند، زندگي خود را بعد از مرگ هم كه آخرت ناميده مي شود تا ابد مي دانند. مكان زندگي را هم تا انتهاي كاينات كه هفت آسمان و زمين خارج از فضاي ستارگان است مي بينند، گذشته ها و آدم هاي گذشته را هم كه از ابتداي خلقت بوده اند و به تكامل رسيده و وارد بهشت خود شده اند مي بينند و مي دانند.

روح كافر مانند چراغي است كه فقط داخل يك اطاق را روشن مي كند وليكن روح مؤمن مانند خورشيدي است كه همه كائنات را مي بيند و مي داند و خط زندگي خود را تا ابد مي شناسد. پس روح كه اين همه ارزش دارد به مراتب تقسيم مي شود و قابل تضعيف و تقويت است، روح ضعيف مانند روح حيوانات و حشرات، و روح قوي مانند روح انبياء و اولياء.

روح ابتدائي كه از بودجه رحمانيت است براي اداره زندگي دنيا به همه كس يكسان و يكنواخت داده شده اما بيشتر و بالاتر از اين روح دنيايي، روح عقل و ايمان است كه يك واحد از آن روح ميلياردها برابر روح دنيايي ارزش دارد و انسان را به همه كاينات وصل مي كند اين روح ايمان از بودجه رحيميت است كه در برابر اطاعت و عبادت به انسان داده مي شود.

انسان هايي كه نماز مي خوانند و يا ساير عبادت ها را تمرين و تكرار مي كنند از هر حركتي به صورت عبادت يك بهره روحي پيدا مي كنند درست مانند باطري كه وقتي به برق متصل مي شود شارژ مي شود و يك ماشين بزرگ را به راه مي اندازد. عبادت ها و دعا ها نيز انسان را به خدا وصل مي كند و با اين اتصال، فيض الهي كه عقل و ايمان شناخته شده در وجود انسان قرار مي گيرد.

مثلاً دو نفر براي شستشو به حمام مي روند يكي به عنوان غسل خود را شستشو مي دهد و ديگري به عنوان نظافت و پاكيزگي. آب هم از بودجه رحمانيت خداوند متعال است كه به هر دو نفر يكسان و يكنواخت داده شده است. اين دو نفر از نظر نظافت بدن مانند يكديگر هستند و با هم تفاوت ندارند وليكن از نظر شارژ روحي با هم تفاوت پيدا مي كنند. زن و مردي كه غسل كرده اند، اطاعت خدا كرده و زن و مردي كه خود را شسته اند، اطاعت خدا نكرده اند. آن ها كه وضو مي گيرند يا غسل مي كنند همراه نظافت ظاهري طهارت باطني هم پيدا مي كنند. براساس طهارت باطني از نجاسات و كثافات متنفرند و از گناه و معصيت هم كه آلودگي روحي دارد پاك مي شوند و از گناه و معصيت بدشان مي آيد. اين تنفرِ طبع از گناه و معصيت و از ظلم و ستم بعلاوه عشق و علاقه اي كه به خدا و بندگان خدا پيدا مي كنند مربوط به همان تقويت روح ايمان است كه در برابر اطاعت خدا به دست آورده اند. خدا را چنانكه هست مي شناسند، حكمت زندگي را مي دانند و زندگي آخرت را مانند زندگي دنيا مي بينند و مي دانند. اگر از نظر روحانيت، آن ها را با كافرها مقايسه كنيد مانند خورشيدي در مقابل شمع اند. اين همه خداوند در دنيا نشان و مدال افتخار به آن ها مي دهد و در آخرت هم روح حيات آدم و عالم كه همان فرشته ها هستند مسخّر آن ها مي شوند و در اطاعت آن ها هستند.

پس روح ايمان و محبت به خدا از بودجه رحيميت خدا به انسان مي رسد که ثواب اطاعت و عبادت است؛ براساس اين سرمايۀ ايماني، ورود به زندگي آخرت براي آن ها آسان است و بهشت موعود خدا مفت و مجاني در اختيارشان قرار مي گيرد.

رابطۀ صفات الاهي با دريافت هاي انسان از اين صفات:

در آيۀ آخر اين سوره خداوند تعالي صفات خود را مي شمارد و انسان را به صفات ذاتي خود آگاه مي كند.

يكي از سرمايه هايي كه قابل بخشش و يا قابل منع است صفات وجودي انسان هاي دانشمند و هنرمند است. بخشش هاي انسان و يا خداي انسان بر دو قسم است؛ قسم اول بخشش هاي مادي انسان و يا خداي انسان، مانند مواد غذايي، لباس، مسكن، ثروت و چيزهاي ديگر، كه قابل رؤيت است و به وسيله حواس پنجگانه قابل استفاده است. اين ها نعمت هاي مادي خدا و يا انسان است. انسان ها از ثروت خود به ديگران مي بخشند، خداوند متعال هم به همين كيفيت اين همه ثروت در كره زمين براي انسان خلق مي كند.

قسمت دوم؛ ثروت هاي معنوي خدا و انسان. يك انسان دانشمند و هنرمند، دانش و هنر خود را به شاگردش مي آموزد. خداوند متعال هم به همين كيفيت علم و هنر خود را به انسان ها مي آموزد. انسان ها همانطور كه مي توانند از طريق شاگردي و اطاعت از استاد، علم و دانش او را به تصرف خود درآورند و به علم و هنر استاد مجهز شوند به همين كيفيت مي توانند علم و دانش خدا را از خدا بگيرند و خداوند علم و هنر خود را به انسان مي آموزد. انسان هاي عابد همان شاگردان مطيع خداوند متعال اند كه از مسير اطاعت و شاگردي به علم خدا مجهز مي شوند، عاقبت چنان مي شوند كه مانند خدا مي دانند و مي توانند. خداوند در آيه اي به انسان مي گويد: اي انساني كه براي رسيدن به شهرت و رسيدن به علم و هنر به انساني مانند خود پناهنده مي شوي و از او مي خواهي علم و هنر خود را به تو بياموزد، به خداي خود پناهنده شو و از خدا بخواه تا علم و هنر خود را به تو بياموزد که عاقبت مانند خداي خود بداني و بتواني.[[24]](#footnote-25) خدا (مَلِك) است به تو پادشاهي مي دهد، خدا (قُدّوس) است قداست خود را به تو مي بخشد، خدا (سَلام) و سالم است سلامتي خود را به تو مي دهد، خدا (مؤمن) است تو را هم امنيت مي دهد، خدا (مُهَيمِن) است به تو هيمنت و عظمت مي دهد، خدا (عزيز و نفوذ ناپذير) است تو را هم به عزت مي رساند، خدا (جَبّار و متكبّر) است يعني همه خسارت ها را جبران مي كند، داراي بزرگي و عظمت است تو را هم به بزرگي و عظمت مي رساند و همينطور صفات ديگر.

انسان ها از مسير دين داري و عبادات تبديل به شاگرد خدا مي شوند و از مسير همين شاگردي به علم و صفات الهي مجهز مي شوند. مشاهده مي كنيم كه پيغمبران از مسير شاگردي و اطاعت خدا داراي معجزه بوده و از نظر علم و صنعت سرآمد مردم زمان خود بوده اند.

خداوند تعالي در آيه آخر اين سوره صفاتي از خود را به نمايش مي گذارد كه مي تواند بندگان خود را هم به آن صفات برساند.

اولين صفت، علم به غيب عالم و آينده زندگي است. خداوند همانطور كه اشياء و اشخاص ظاهر را مي بيند و مي داند اشياء و اشخاص باطن را هم كه هنوز خلق نشده اند مي بيند و مي داند و همين علم غيب را هم به انسان تعليم مي دهد. و يا خداوند به صفت رحمانيت و رحيميت متّصف شده است كه با اين دو صفت دوستان و دشمنان را به طرف خود جلب مي كند. صفت رحمانيت بخشش بي قيد و شرط خداوند است كه به دوست و دشمن مي بخشد و با دشمنان خود كه با او معارضه و مبارزه دارند مدارا مي كند، فرصت و مهلت مي دهد تا روزي كه از طريق برخورد به نتايج اعمال، حالت توبه و انابه در آن ها پيدا شود و به خداي خود رجوع كنند، و به صفت رحيميت متّصف است كه زندگي دوستان خود را به ثمر مي رساند. انسان را هم به همين دو صفت متّصف مي كند كه مي تواند دوست و دشمن را به خود جلب كند. و صفات ديگر.

خود را به پادشاهي وصف مي كند، انسان را هم به پادشاهي مي رساند، و انسان را به تقدس و سلامتي مي رساند. يك چنان قداستي كه انسان ذره اي آلودگي به گناه و معصيت پيدا نمي كند. و به انسان امنيت وجودي مي دهد؛ يك چنان امنيتي كه اگر در فضاي ميليون ها درجه حرارت قرار گيرد و يا به عكس، ميليون ها درجه زير صفر برودت، ذره اي احساس سرما و گرما نمي كند. به انسان هيمنت و عظمت مي دهد، يك چنان استقلالي به او مي دهد كه اگر تمام اهل عالم عليه او قيام كنند يا به نفع او حركت كنند ذره اي تحت تأثير اِقبال و اِدبار مردم قرار نمي گيرد. به صفت جباريت و كبريايي، چنان مقامي پيدا مي كند كه تمام شكست هاي دوران عمر خود را جبران مي كند، و به مقام كبريايي مي رساند از همه مردم بهتر و بالاتر.

در اين آيات خداوند به انسان وعده مي دهد كه از مسير اطاعت و شاگردي آنچه خود دارد به انسان برساند.

و در آخرين آيه اين سوره شريفه باز هم قسمت ديگري از صفات خود را تعريف مي كند. اسماء و صفات خدا علم و هنر خداوند متعال است. همانطور كه ما انسان ها از طريق تعليم و تربيت صفات خوبي پيدا مي كنيم كه دلالت بر علم و هنر ما مي كند. مي گويند فلاني طبيب است، مهندس است يا فيلسوف و پروفسور است. يعني از طريق درس و دانش يك چنين هنرهايي به دست آورده كه مي تواند به مردم خدمت كند و مردم هم مي توانند او را به مقامي انتخاب كنند.

تمامي انسان ها در زندگي طالب اسماء و القاب عالي هستند. يكي را تعريف مي كنند كه كارگر و باربر است و ديگري را تعريف مي كنند كه چوپان و دهقان است و آن ديگري را تعريف مي كنند كه دكتر و مهندس است. بهترين اسم ها، نام هايي است كه مُشعِر به علم و دانش انسان است. زيرا دانشمندان به دليل دانش خود بر ديگران برتري دارند و رياست و مقام، مخصوص دانشمندان است. خداوند تعالي در اين آيه آخر و آيات ديگري نظير آن علم و هنر خود را به ما انسان ها معرفي مي كند و ما را تشويق مي كند كه از مسير اطاعت و بندگي خدا علم و هنر او را بياموزيم تا مانند او بدانيم و بسازيم. مثلاً خداوند تعالي طبيب است در وجود خود، و در ارتباط با بندگان خود دانشگاه طب است. طبابت خود را به شاگردان خود مي آموزد. يكي از شاگردان خدا كه طبابت خدا را فرا گرفته و به مقام يك طبيب ماهر رسيده است حضرت عيسي (ع) است. هر مرضي را شفا مي دهد، به نابينايان و ناشنوايان چشم و گوش مي دهد، به كر و لال ها زبان و بيان مي دهد تا جائي كه مردگان را هم مي تواند زنده كند. تمامي اطباي عالم از اولين و آخرين به يك هزارم علم و طب او نرسيده اند؛ نمي توانند مانند او از آب و خاك انساني يا حيواني بيافرينند زيرا او شاگرد خدا بوده و دانش خود را از خدا فرا گرفته است.

در اين آيه، خداوند آدرس علم و هنر خود را به انسان مي دهد و مي فرمايد: «لَهُ الاَسماءُ الحُسني»، خداوند بهترين اسم و صفت را دارد. او (مُصوِّر) است بهترين صورت ها را به انسان مي دهد و او عزيز و حكيم است، غالب و تواناست، اسرار عالم خلقت را مي داند و اين علوم را به شما انسان ها هم مي آموزد. پس اطاعت و بندگي خدا را بر هر كسي و هرچيزي مقدم داريد.

والسلام. العبد محمد علي صالح غفاري

23/ 1 /1387

1. كنز الفوائد،جلد1،صفحه 297: فقال رسول الله ص لأصحابه و هم مطيفون به أيكم برز إلى عمرو أضمن له على الله الجنة؟ فلم يجبه منهم أحد هيبة لعمرو و استعظاما لأمره فقام علي بن أبي طالب ع فقال له اجلس و نادى أصحابه دفعة أخرى فلم يقم منهم أحد و القوم ناكسوا رؤسَهم فقام علي بن أبي طالب ع فأمره بالجلوس و نادى الثالثة فلما لم يجبه أحد سواه استدناه و عمّمه بيده و أمره بالبروز إلى عدوه فتقدم إليه و رسول الله ص يقول برز الإيمان كله إلى الشرك كله [↑](#footnote-ref-2)
2. كنز الفوائد، ج‏1، ص: 298:

   لا تعجلن فقد أتاك مجيب صوتك غير عاجز

   ذو نية و بصيرة و الصدق منجي كل فائز

   إني لأرجو أن تقوم عليك نائحة الجنائز

   من طعنة نجلاء يبقى ذكرها بين الهزاهز [↑](#footnote-ref-3)
3. سوره النور-آيه49: وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصيرُ [↑](#footnote-ref-4)
4. سوره الرحمن-آيه 10: وَ الْأَرْضَ وَضَعَها لِلْأَنام‏ [↑](#footnote-ref-5)
5. [↑](#footnote-ref-6)
6. سوره الاعراف-آيه 32: قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده قل هی للذین آمنوا... [↑](#footnote-ref-7)
7. زندگانى حضرت زهرا عليها السلام(نجفى) – ص118: از حضرت امام محمّد باقر عليه السّلام روايت شده كه فرمود: صداقيه فاطمه اطهر يك پنجم دنيا، يك سوم بهشت، چهار نهر كه عبارتند از: 1- نهر فرات 2- نيل مصر 3- نهروان 4- نهر بلخ. خدا فرمود: يا محمّد! تو مهريه فاطمه را بحسب ظاهر مبلغ پانصد درهم قرار بده كه براى امت تو سنت و دستورى باشد [↑](#footnote-ref-8)
8. سوره انفال-آيه 41: وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ‏ءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبى‏ وَ الْيَتامى‏ وَ الْمَساكينِ وَ ابْنِ السَّبيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ ما أَنْزَلْنا عَلى‏ عَبْدِنا يَوْمَ الْفُرْقانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعانِ وَ اللَّهُ عَلى‏ كُلِّ شَيْ‏ءٍ قَدير [↑](#footnote-ref-9)
9. سوره التوبه-آيه 103: خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِها وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَ اللَّهُ سَميعٌ عَليم‏ [↑](#footnote-ref-10)
10. سوره الواقعه-آيه 41: وَ أَصْحابُ الشِّمالِ ما أَصْحابُ الشِّمال‏ [↑](#footnote-ref-11)
11. سوره الحجرات-آيه 13: يا آيها النَّاسُ إِنَّا خَلَقْناكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَ أُنْثى‏ وَ جَعَلْناكُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَليمٌ خَبير [↑](#footnote-ref-12)
12. سوره الرحمن-آيه 10: وَ الْأَرْضَ وَضَعَها لِلْأَنام‏ [↑](#footnote-ref-13)
13. 13سوره الانفال-آيه و411: يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفالِ قُلِ الْأَنْفالُ لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَصْلِحُوا ذاتَ بَيْنِكُمْ وَ أَطيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنين-وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ‏ءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبى‏ وَ الْيَتامى‏ وَ الْمَساكينِ وَ ابْنِ السَّبيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ ما أَنْزَلْنا عَلى‏ عَبْدِنا يَوْمَ الْفُرْقانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعانِ وَ اللَّهُ عَلى‏ كُلِّ شَيْ‏ءٍ قَدير‏ [↑](#footnote-ref-14)
14. نهج البلاغه، نامۀ امام علیه السلام به عثمان ابن حنیف [↑](#footnote-ref-15)
15. للفقراء الذین اُخرجوا من دیارهم و اموالهم یبتغون فضلا من الله و رضوانا و ینصرون الله و رسوله اولئک هم الصادقون [↑](#footnote-ref-16)
16. سوره الحشر–آيه 8:لِلْفُقَراءِ الْمُهاجِرينَ الَّذينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيارِهِمْ وَ أَمْوالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللَّهِ وَ رِضْواناً وَ يَنْصُرُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولئِكَ هُمُ الصَّادِقُون [↑](#footnote-ref-17)
17. حشر، 9= و الذین تبؤّوا الدار و الایمان من قبلهم یحبون من هاجر الیهم و لا یجدون فی صدورهم حاجة مما اوتوا و یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصه و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون. 10= و الذین جاؤوا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان و لا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انک رؤف رحیم. [↑](#footnote-ref-18)
18. حشر، 11= ألم تر الی الذین نافقوا یقولون لاخوانهم... الی 17= فکان عافبتهما انهما فی النار خالدَین فیها و ذلک جزاء الظالمین. [↑](#footnote-ref-19)
19. نساء، 145 [↑](#footnote-ref-20)
20. حشر، 18= یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله ولتنظر نفس ما قدمت لغد و اتقوا الله ان الله خبیر بما تعملون. 19= و لاتکونوا کالذین نسوا الله فانسیهم انفسهم اولئک هم الفاسقون. 20= لا یستوی اصحاب النار و اصحاب الجنه اصحاب الجنة هم الفائزون. [↑](#footnote-ref-21)
21. حشر، 21= لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعا متصدعا من خشیة الله و تلک الامثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون. [↑](#footnote-ref-22)
22. حشر، 22= هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهاده هو الرحمن الرحیم. [↑](#footnote-ref-23)
23. حشر، 23= هو الله الذی لا اله الا هو الرحمن الرحیم الملک القدوس السلام المومن المهیمن العزیز الجبار المتکبر. سبحان الله عما یشرکون. 24= هو الله الخالق البارئ المصور له الاسماء الحسنی یسبح له ما فی السماوات و الارض و هو العزیز الحکیم. [↑](#footnote-ref-24)
24. اعراف، 180= و لله الاسماء الحسنی فادعوه بها و ذروا الذین یلحدون فی اسمائه سیجزون ما کانوا یعملون. [↑](#footnote-ref-25)